

سوره اعراف

جزء هشتم

صفحه 151

از آیه 1 تا 11

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه 1

المص	آیه
	ت
	تف
	ادب

آیه 2

كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ	آیه
این کتابی [با عظمت] است که به سوی تو نازل شده است	ت
	تف

	ادب
فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ	آیه
پس نباید در سینه‌ات از ناحیه [تبلیغ] آن تنگی و فشار باشد،	ت
	تف
	ادب
لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ	آیه
تا به وسیله آن مردم را بیم دهی، و برای مؤمنان [مايه] تذکر و پند باشد.	ت
از آیه شریفه "لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ" هم این معنا استفاده می‌شود، و از آن به خوبی بر می‌آید که غرض ادیان همین دو معنا است: انذار غیر مؤمنین، و یادآوری مؤمنین. و اینکه فقط "ذکر" را اختصاص به مؤمنین داده دلیل بر این است که انذار اختصاص به آنان نداشته، بلکه مؤمنین و غیر مؤمنین را شامل می‌شود	تف
	ادب

آیه 3

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ	آیه
آنچه را از سوی پروردگارتان به جانب شما نازل شده پیروی کنید،	ت

تف	و جمله " اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ " به منزله کنایه از دخول در تحت ولایت خدای سبحان است، بدلیل اینکه به دنبالش فرمود: " و بغير از خدا اولیای دیگر را پیروی مکنید " و فرمود: " پیروی مکنید غیر آنچه را که به سوی تان نازل شده ".
ادب	
آیه	وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
ت	و از معبودانی غیر او پیروی ننمایید، ولی بسیار اندک و کم پند می گیرید.
تف	
ادب	

آیه 4

آیه	وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا
ت	چه بسیار شهرهایی که اهلش را [به سبب گناهانشان] هلاک کردیم
تف	
ادب	
آیه	فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ
ت	و عذاب ما در حالی که شب یا نیم روز در استراحت و آرامش بودند، به آنان رسید!!
تف	اینکه فرمود: " بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ " و فرمود: " لیل او نهارا " گویا برای اشاره به این است که عذاب در

[J1 Commented]: اصل بَيَاتٌ، جایگاه و پناهگاه انسان در شب است زیرا می گویند بَاتَ - یعنی در شب اقامت گزید و ساکن شد همانطور که برای روز می گویند ظَلَّ بِالنَّهَارِ، یعنی در پناه روز و روشنی روز قرار گرفت سپس به مسکن و خانه، بدون در نظر گرفتن تعبیر شب - بیت - گفته اند که جمعی - أُبَيَاتٌ و بُيُوتٌ - است

" بیات " و " نبیست " به معنای شبیخون زدن به دشمن در شب است

[J2 Commented]: کلمه " قائلون " از ماده " قیلوله " و به معنای خواب نیمروز است، استراحت در وسط روز

حالی آنان را می‌گرفته که با خیال راحت و غافل از عذابی که در کمین‌شان بوده آرمیده بودند.	
	ادب

آیه 5

آیه	فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذِ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا		
ت	زمانی که عذاب ما به سویشان آمد، اعترافشان جز این نبود که گفتند:		
تف			
ادب			
آیه	إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ		
ت	قطعاً ما ستمکار بوده‌ایم.		
تف			
ادب			

[33] [Commented]: بمعنی دعا و ادعاء است و آن در قرآن مجید چهار بار آمده و ظاهراً مراد همان خواندن و ندا است. یعنی آنگاه که عذاب ما آمد دعوی و گفتارشان این بود

آیه 6

آیه	فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ
ت	[روز قیامت] از کسانی که پیامبران به سویشان فرستاده شده [درباره پذیرفتن و نپذیرفتن رسالت پیامبران]
تف	بیان سابق دلالت بر این داشت که مشرکین مکلف به توحید خدای تعالی و ترک شرک بوده‌اند، و چنان نبوده که نسبت به این معنا آزاد باشند و هر چه می‌خواهند بکنند و هر چیزی را که بخواهند شریک خداوند بدانند، پس معلوم می‌شود که آنان نیز نسبت به ایمان و عمل صالح و گفتار حق مسئولند
ادب	
آیه	وَلَنَسْأَلَنَّ الْأَمْرُسَلِينَ
ت	و از شخص پیامبران [درباره تبلیغ دین] به طور یقین پرسش خواهیم کرد.
تف	
ادب	

آیه 7

آیه	فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ
ت	بی‌تردید برای آنان [در آن روز، عقاید، اعمال و اخلاقشان را] از روی دانشی [دقیق و

[Commented [J4]: الغَيْبُ: مصدری است یعنی پنهان شدن خورشید و غیر آن وقتی که از چشم پوشیده شود.

فراگیر] بیان خواهیم کرد [زیرا] ما هیچ‌گاه از آنان غایب نبوده‌ایم.	
تف	فَلْتَقِصْنَ عَلَيْهِمْ عَلَى الرِّسْلِ وَالْمُرْسَلِ إِلَيْهِمْ مَا كَانَ مِنْهُمْ بِعِلْمٍ عَالِمِينَ بِأَحْوَالِهِمُ الظَّاهِرَةَ وَالبَاطِنَةَ وَأَقْوَالِهِمْ وَأَفْعَالِهِمْ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ عَنْهُمْ وَعَمَّا وَجَدْنَا مِنْهُمْ (کشاف)
ادب	

آیه 8

آیه	وَ الْوِزْنَ يُومِئِدِ الْحَقُّ
ت	میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است
تف	منظور از " وزن " سنگینی اعمال است، نه صاحبان اعمال. مراد از جمله " وَ الْوِزْنَ يُومِئِدِ الْحَقُّ " این باشد، که آن میزانی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می‌شود همانا " حق " است، به این معنا که هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد، و چون اعمال نیک مشتمل بر حق است از این رو دارای ثقل است. بر عکس عمل بد از آنجایی که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست
ادب	(الوزن)، مصدر سماعی لفعل وزن یزن باب ضرب
آیه	فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ت	پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند
تف	
ادب	

آیه 9

	آیه وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
	ت و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی ارزش باشد،
	تف
	ادب
	آیه فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ
	ت به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان راتباه کرده] اند
	تف
	ادب
	آیه بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ
	ت به سبب اینکه همواره به آیات ما ستم می ورزیدند
	تف در روایت داریم که ظلم به آیات ظلم به انکار ائمه است
	ادب

آیه 10

آیه	وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ
ت	و شما را در زمین جای دادیم،
تف	"تمکین در ارض" به معنای منزل دادن در آن است، یعنی ما منزل شما را زمین قرار دادیم، ممکن است که به معنای مسلط کردن نیز باشد، یعنی ما زمین را مسخر شما و شما را مسلط بر آن کردیم
ادب	
آیه	وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
ت	و در آن برای شما وسایل و ابزار زندگی قرار دادیم، ولی بسیار اندک و کم سپاس می‌گزارید
تف	
ادب	

[J5] Commented: این آیات ابتدای خلقت انسان و صورت‌بندی او و ماجرای آن روز آدم و سجده ملائکه و سرپیچی ابلیس و فریب خوردن آدم و همسرش و خروج‌شان از بهشت و سایر اموری را که خداوند برای آن دو مقدر کرده بود بیان می‌فرماید. از 10 تا 25

[J6] Commented: واژه - مَعِيشَةٌ - برای چیزی است که با آن زندگی می‌شود و از - عیش مشتق شده

آیه 11

آیه	وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ

ت	و شما را آفریدیم، سپس شما را صورت‌گری کردیم،
تف	
ادب	کلام را به "لام" قسم آغاز نموده
آیه	ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ
ت	آن گاه به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنید
تف	سجده ملائکه برای جمیع بنی آدم و در حقیقت خضوع برای عالم بشریت بوده، و اگر حضرت آدم (ع) قبله‌گاه سجده ملائکه شده از جهت خصوصیت شخصیت نبوده، بلکه از این باب بوده که آدم (ع) نمونه کامل انسانیت بوده
ادب	«ثُمَّ» حرف عطف
آیه	فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ
ت	بی‌درنگ همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود
تف	
ادب	

صفحه 152

از 12 تا 22

آیه 12

آیه	قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ
ت	خدا فرمود: هنگامی که تو را امر کردم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردی؟
تف	
ادب	(لا) زائده (تسجد) مضارع منصوب بأن
آیه	قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ
ت	گفت: من از او بهترم، مرا از آتش پدید آورده‌ای و او را از گِل آفریدی.
تف	
ادب	

آیه 13

آیه	قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا
ت	خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت [که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است] فرود آی
تف	ضمیر در "منها" و "فیها" به "منزلت" بر می‌گردد نه به آسمان و یا بهشت. و شاید کسانی هم که گفته‌اند مرجع ضمیر، آسمان و یا بهشت است مقصودشان همان منزلت باشد.

[J7 Commented]: "هبوط" همان خروج است، و تفاوتش با خروج تنها در این است که هبوط خروج از مقامی و نزول به درجه پایین‌تر است، و همین معنا خود دلیل بر این است که مقصود از هبوط فرود آمدن از مکان بلند نیست، بلکه مراد فرود آمدن از مقام بلند است.

	ادب
فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا	آیه
زیرا تو را نرسد که در این جایگاه بلند، بزرگ منشی کنی	ت
	تف
	ادب
فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ	آیه
پس بیرون شو که قطعاً از خوارشدگانی.	ت
	تف
(الصاغرین)، جمع الصاغر، اسم فاعل من صغر الثلاثی، وزنه فاعل.	ادب

[Commented] J8]: با توجه به بابش معنای این باب چیزی را به خود بستن و خود را به رنج افکندن است. تکبر؛ یعنی بزرگی را به خود بستن.

[Commented] J9]: صَغُرَ صَغَرًا و صِغَارًا: کوچک شدن و خواری در برابر عزت است. صَاغِرٌ: کسی است که به منزلتی ناچیز و پست و دون، خشنود است

آیه 14

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ	آیه
گفت: مرا تا روزی که [مردگان] برانگیخته شوند، مهلت ده.	ت
اینکه ابلیس از خدا خواست تا روز قیامت مهلتش دهد استفاده می‌شود که وی در این صدد بوده که جنس بشر را هم در دنیا و هم در عالم برزخ گمراه کند، و لیکن خداوند دعایش را به اجابت نرسانید، و شاید خداوند خواسته باشد که او را تنها در زندگی دنیا بر بندگانش مسلط کند، و دیگر در عالم برزخ قدرت	تف

بر اغوای آنان نداشته باشد " قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ " سورة حجر آیه 38 و سورة ص آیه 81	
	ادب

آیه 15

آیه	قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
ت	خدا فرمود: البته تو از مهلت یافتگانی.
تف	
ادب	(المنظرین)، جمع المنظر، اسم مفعول من الرباعی أنظر

آیه 16

آیه	قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ
ت	گفت: به سبب اینکه مرا به بیراهه و گمراهی انداختی، یقیناً بر سر راه راست تو [که

[J10 Commented]: " اغواء " به معنای انداختن در

گمراهی است، البته گمراهی که توأم با هلاک و خسران باشد

الغی: نادانی و جهالتی که از اعتقاد فاسد حاصل می‌شود
غی و غوایه بمعنی رفتن پراه هلاکت است. گر چه آنرا
ضلالت نومیدی، جهل ناشی از اعتقاد فاسد و فساد
گفته‌اند، زیرا ضلالت بمعنی گمراهی است و غی با آن و
رفتن در راه هلاکت هر دو میسازد بعبارت دیگر ضالّ
ممکن است بی‌هدف باشد یا در راه هلاکت ولی غوایت آن
است که فقط در راه هلاکت باشد.

إغواء: در مقابل ارشاد، و بمعنی راه نشان دادن بسوی فساد
و فرو بردن در آنچه باشد، چنانکه ارشاد عبارتست از
راه دادن بسوی خیر و صلاح، و هدایت اعم است از آنکه
بسوی صلاح راهنمایی کنند یا فساد. (رک: ترجمه المیزان،
مفردات، قاموس و التحقيق)

رهروانش را به سعادت ابدی می‌رساند] در کمین آنان خواهم نشست	
	تف
	ادب

حرف "باء" در کلمه "بما" برای سببیت و یا مقابله است

آیه 17

آیه	ثُمَّ لَأَيِّبَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
ت	سپس از پیش رو
تف	
ادب	
آیه	وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ
ت	و پشت سر و از طرف راست و از جانب چپشان بر آنان می آیم
تف	چون راه خدا امری است معنوی ناگزیر مقصود از جهات چهارگانه نیز جهات معنوی خواهد بود نه جهات حسی. مقصود از " مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ جَلُو رُوِشَانْ " حوادثی است که در زندگی برای آدمی پیش می آید، حوادثی که خوشایند و مطابق آمال و آرزوهای او یا ناگوار و مایه کدورت عیش او است، چون ابلیس در هر دو حال کار خود را می کند. و مراد از " خَلْفِ پِشْتِ سَر " اولاد و اعقاب او است، چون انسان نسبت به آینده اولادش نیز آمال و آرزوها دارد، و در باره آنها از پاره ای مکاره می اندیشد. مقصود از سمت راست که سمت مبارک و نیرومند آدمی است سعادت و دین او است. و " آمدن شیطان از دست راست " به این معنا است که وی آدمی را از راه دینداری بی دین می کند، و او را در بعضی از امور

دینی وادار به افراط نموده به چیزهایی که خداوند از آدمی نخواستہ تکلیف می‌کند. و منظور از " سمت چپ " بی‌دینی می‌باشد، به این معنا که فحشا و منکرات را در نظر آدمی جلوه داده وی را به ارتکاب معاصی و آلودگی به گناهان و پیروی هوای نفس و شهوات وادار می‌سازد.	ادب
و لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ	آیه
و [تا جایی آنان را دچار وسوسه و اغواگری می‌کنم که] بیشترشان را سپاس‌گزار نخواهی یافت.	ت
	تف
	ادب

آیه 18

آیه	قَالَ أَخْرَجُ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا			
ت	خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت نکوهیده و مطرود بیرون شو			
تف				
ادب				
آیه	لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ			

[Commented [J11]: " مذوم " از ماده " ذأم، یذأم " و به معنای مذموم و معیوب است و مورد ملامت

[Commented [J12]: دحر: دور کردن و راندن با قهر و خشم، و خواری و ذلت

ت	قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، بی تردید جهنم را از همه شما لبریز خواهم کرد.
تف	
ادب	لام لمن قسم است

آیه 19

آیه	وَايَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
ت	و [گفتیم:] ای آدم! تو و همسرت در این بهشت سکونت گیرید،
تف	
ادب	
آیه	فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا
ت	و از هر جا [و هر نوع میوه‌ای] که خواستید بخورید،
تف	
ادب	
آیه	وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
ت	و به این درخت نزدیک مشوید که ازستمکاران [بر خود] خواهید شد.

تف	مقصود از "ظلم" در جمله " فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ " ظلم به نفس و مخالفت امر ارشادی است، نه معصیت و مخالفت امر مولوی.
ادب	

آیه 20

آیه	فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ
ت	پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد
تف	
ادب	
آیه	لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا
ت	تا آنچه از شرمگاه بدنشان بر آنان پوشیده بود نمایان کند،
تف	مراد عورتین هر دو از آدم و زنش است.
ادب	
آیه	وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ
ت	[وسوسه اش این بود که به هر دو] گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده
تف	

[J13 Commented]: "وسوسه" در لغت به معنای دعوت کردن به امری است به آهستگی و پنهانی

[J14 Commented]: بدو: آشکار شدن

[J15 Commented]: وری: وارثت کذا- آنرا پوشاندم و پنهان کردم
وَرَى- یعنی مردمانی که در هر زمان بر روی زمین زندگی می کنند (مردم هر عصری) نه گذشتگان و نه آیندگان، مثل اینکه مردم هر عصر زمین را پوشانده اند
"موارات" پوشاندن در پس پرده است
پوشاندن و پنهان کردن

[J16 Commented]: سواة در اصل بمعنی فرج و سپس بهر چه ظهورش شرم آور است گفته شده.

"سوات" جمع "سواة" و به معنای عضوی است که آدمی از برهنه کردن و اظهار آن شرم می دارد.
جسد میّت

	ادب
إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَئِنِ	آیه
مگر از این جهت که مبادا دو فرشته گردید،	ت
<p>جمله " ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَئِنِ " در تقدیر " الا كراهة ان تكونا ملكين " است.</p> <p>در مجمع البیان از مرحوم سید مرتضی نقل می‌کند که وی احتمال داده که مراد از جمله " إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَئِنِ " این باشد که ابلیس به آن دو چنین فهمانید که مأمور به اجتناب از شجره فقط مخصوص ملائکه و آنان که خالد در بهشتند می‌باشد، نه آن دو و در حقیقت جمله مزبور شبیه است به اینکه شخصی به دیگری بگوید: " از فلان چیز نهی نشدی مگر اینکه فلان شخص باشی " یعنی فلان شخص از آن چیز نهی شده است نه تو، و اگر ابلیس به این بیان مطلب را رسانیده برای این بوده که اینطور حرف زدن در تدلیس و القای شبهه و گمراه کردن طرف از هر بیان دیگری مؤثرتر است ؛ علامه این نظر را با توجه به آیه 120 "سوره " طه " رد می‌کند، برای اینکه در آن آیه خود ابلیس می‌گوید " اگر بخواهی تو را به درخت خلد راهنمایی می‌کنم و قبول ندارد.</p>	تف
	ادب
أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ	آیه
یا از جاوداتان شوید	ت
	تف
	ادب

آیه 21

آیه	وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ
ت	و برای هر دو سوگند سخت و استوار یاد کرد که یقیناً من برای شما از خیر خواهانم [و قصد فریب شما را ندارم.]
تف	" مقاسمه " به معنای مبالغه در قسم است، و معنای جمله مزبور این است که: ابلیس با قسم‌های شدید و اکید به آن دو گفت که من خیرخواه شمایم، و نمی‌خواهم شما را فریب دهم.
ادب	

آیه 22

آیه	فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ
ت	پس آن دو را با مکر و فریب از مقام و منزلتشان فرود آورد [و به خوردن درخت ممنوعه نزدیک کرد]
تف	
ادب	
آیه	فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا
ت	هنگامی که از آن درخت چشیدند، شرمگاه بدنشان بر دو نفرشان نمایان شد

[J17 Commented]: دل: پایین فرستادن و از بالا به پایین

دل: دلالت بمعنی نشان دادن و ارشاد است.

دلالت آنست که با آن بمعرفت و شناختن چیزی برسند مثل دلالت لفظ بر معنی

" تدلیه " به معنای نزدیک کردن و رساندن است، هم چنان که " تدلی " به معنای نزدیکی و رهایی از قیود است، و گویا این معنا استعاره از " دلوت الدولو انداختم دلو را " بوده باشد.

در اقرب الموارد میگوید «دلی فلانا من سطح بحبل: ای ارساله» یعنی فلانی را با ریسمان از بلندی بیابین فرستاد (رک: مفردات، ترجمه المیزان)

[J18 Commented]: " غرور " به معنای اظهار خیرخواهی

و نهان داشتن سوء قصدی است که در دل دارد

	تف
	ادب
وَاَطْفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ	آیه
و هر دو دست به کار چسبانیدن برگ [درختان] بهشت به خود شدند	ت
	تف
	ادب
و ناداهما ربُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَمَا الشَّجَرَةَ	آیه
و پروردگارشان بر آن دو بانگ زد: آیا من شما را از آن درخت نهی نکردم،	ت
دلالت دارد بر اینکه آدم و حوا در آن موقع که خداوند این خطاب را به آنان می‌کرده از مقام قرب خدا دور شده بودند، برای اینکه "ندا" به معنای صدا زدن از دور است، هم چنان که "تلکما" هم که در "تِلْكَمَا الشَّجَرَةَ" است این دلالت را دارد، زیرا این کلمه نیز برای اشاره به دور است، بخلاف "هذا" که برای اشاره به نزدیک است	تف
	ادب
وَأَقْلُ لَكُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ	آیه
و به شما نگفتم: بی‌تردید شیطان برای شما دشمنی آشکار است!؟	ت
	تف
	ادب

[Commented [J19]: شروع کردن

[Commented [J20]: "خسف" به معنای جمع کردن و منضم بهم نمودن است، و از همین جهت پاره‌دوز را "خاصف النعل" می‌گویند، چون پاره‌دوز پاره‌های کفش را که از هم جدا شده جمع نموده و بهم منضم ساخته به صورت اولش در می‌آورد.

چسباندن. قرار دادن

صفحه 153

از 23 تا 30

آیه 23

آیه	قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا
ت	گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم
تف	این حرف از آدم و حوا نهایت تضرع و التماس آن دو را می‌رساند، و لذا هیچ چیزی درخواست نکردند و تنها احتیاجشان را به مغفرت و رحمت ذکر کرده
ادب	
آیه	وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا
ت	و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی
تف	
ادب	
آیه	لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
ت	مسلماناً از زیانکاران خواهیم بود.
تف	

	ادب
--	-----

آیه 24

آیه	قَالَ أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
ت	خدا فرمود: از این جایگاه و مقام فرود آیید، در حالی که دشمن یکدیگرید
تف	از ظاهر سیاق بر می آید که این خطاب هم خطاب به هر سه است.
ادب	
آیه	وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ
ت	و برای شما در زمین تا مدتی قرارگاه و مایه برخوردار است
تف	
ادب	

آیه 25

--	--

آیه	قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ
ت	پروردگار فرمود: در آن زندگی می‌کنید، و در آن می‌میرید
تف	بعید نیست که خطاب در این جمله مختص به آدم و همسرش و فرزندان‌شان باشد، برای اینکه اگر این خطاب شامل ابلیس هم بود شایسته بود بدون اینکه با کلمه "قال" کلام را از هم جدا کند بفرماید: "و فیها ... " و چون کلمه مزبور را فاصله قرار داده بعید نیست که خطاب مختص به آنها بوده باشد.
ادب	
آیه	وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ
ت	و از آن بیرون می‌آیید.
تف	
ادب	

[J21 Commented]: چهار خطاب که با قول "یا بَنِي آدَمَ" شروع شده، سه موردش راجع به تحذیر از فتنه شیطان و خوردن، نوشیدن و لباس می‌باشد.

[J22 Commented]: "لباس" به معنای چیزی است که انسان آن را برای پوشیدن تهیه می‌کند، نه مواد اصلی آن از قبیل پنبه، پشم، ابریشم و غیره که پس از انجام عملیاتی از قبیل رشتن، بافتن، بریدن و دوختن به صورت لباس درمی‌آید.

[J23 Commented]: ریش: مراد از ریش زینت است خواه طبیعی باشد مثل مو و غیره و خواه مصنوعی مثل لباس فاخر و غیره. پر پرنده.

"ریش" به معنای هر پوششی است که مایه زینت و جمال باشد، این کلمه در اصل لغت به معنای پر پرندگان است، و به اعتبار اینکه پر پرنده مایه زینت آن است در غیر پرنده نیز استعمال می‌شود، و چه بسا به اثاث خانه و متاع آن نیز اطلاق شود. (رک: مفردات، ترجمه المیزان، قاموس)

آیه 26

آیه	يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَ رِيشًا
ت	ای فرزندان آدم! ما لباسی که شرمگاهتان را می‌پوشاند، و لباسی فاخر و گران که مایه زینت

	و جمال است، برای شما نازل کردیم
تف	<p>أَنْزَلْنَا هَاهُنَا مِثْلَ قَوْلِهِ «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» و مثل قوله «وَأَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» آی خلق. (التبيان) از نظر اینکه هر موجودی از عالم غیب به عالم شهادت فرود آمده خلقت هر چیزی به انزال آن تعبیر شده است.</p> <p>جمله "يُؤَارِي سَوَآتِكُمْ" که وصف برای "لباس" است دلالت دارد بر اینکه لباس پوشش واجب و لازمی است که کسی از آن بی‌نیاز نیست، و آن پوشش عضوی است که برهنه بودنش زشت و مایه رسوایی آدمی است، به خلاف ریش که به معنای پوشش زاید بر مقدار حاجت و باعث زینت و جمال است.</p>
ادب	
آیه	وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ
ت	و لباس تقوا [که انسان را از آلودگی‌های ظاهر و باطن بازمی‌دارد] بهتر است،
تف	از ذکر لباس ظاهر و پوشاندن عورت ظاهری به ذکر لباس باطن و چیزی که سیئات باطنی را می‌پوشاند، و آدمی را از شرک و گناه که باعث رسوایی او است باز می‌دارد منتقل شده است
ادب	
آیه	ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ
ت	و این [لباس که با استفاده از آن انسان به سعادت ابدی می‌رسد] از نشانه‌های خداست، باشد که متذکر [این حقیقت] شوند.
تف	
ادب	

آیه 27

آیه	یا بَنی آدَمَ لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ	
ت	ای فرزندان آدم! شیطان، شما را نفریبید	
تف	<p>معنای آن چنین می‌شود: "ای بنی آدم! بدانید که برای شما معایبی است که جز لباس تقوا چیزی آن را نمی‌پوشاند، و لباس تقوا همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده‌ایم پس زنها را که شیطان فریبتان دهد و این جامه خدادادی را از تن شما بیرون نماید، همانطوری که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون کرد. آری، ما شیطان‌ها را اولیای کسانی قرار دادیم که به آیات ما ایمان نیاورده با پای خود دنبال آنها به راه بیفتند". از اینجا معلوم می‌شود آن کاری که ابلیس در بهشت با آدم و حوا کرده (کندن لباس برای نمایاندن عورت‌هایشان) تمثیلی است که کندن لباس تقوا را از تن همه آدمیان به سبب فریفتن ایشان نشان می‌دهد و هر انسانی تا فریب شیطان را نخورده در بهشت سعادت است و همین که فریفته او شد خداوند او را از آن بیرون می‌کند. (ترجمه المیزان)</p>	
ادب		
آیه	کَمَا أَخْرَجَ أَبویْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ	
ت	چنان که پدر و مادرتان را [با فریبکاریش] از بهشت بیرون کرد	
تف		
ادب		
آیه	یَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِرَهُمَا	
ت	لباسشان را از اندامشان بر می‌کند تا شرمگاهشان را به آنان بنمایاند	
تف		

[Commented] J24: نَزَعُ الشَّيْءِ - یعنی آن را از جایش

کشید و جذب کرد، مثل کشیدن کمان از وسطش. واژه -

نزع - یعنی بر کندن و کشیدن

[Commented] J25:

ادب	(اللام) للتعلیل (یری) مضارع منصوب بأن مضمرة بعد اللام و (هما) ضمیر مفعول به، و الفاعل هو (سوءات) مفعول به ثان منصوب و علامة النصب الكسرة و (هما) مضاف إليه.
آیه	إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ
ت	او و دار و دسته‌اش شما را از آنجا که شما آنان را نمی‌بینید می‌بینند
تف	این جمله نهی قبلی را تاکید نموده می‌فهماند راه نجات از فتنه‌های ابلیس بسیار باریک است
ادب	
آیه	إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
ت	ما شیاطین را سرپرست و یاران کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند
تف	این جمله نیز تاکید دیگری است برای نهی مزبور
ادب	

آیه 28

آیه	وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا
ت	چون کار زشتی مرتکب می‌شوند، می‌گویند: پدرانمان را بر آن [کار] یافتیم
تف	رسم مشرکین این بود که موقع طواف، زن و مرد عربان می‌شدند و خانه خدا را طواف می‌کردند. می‌گفتند: همانطوری که از مادر تولد شده‌ایم طواف می‌کنیم، چرا در وقت طواف، لباسی بپوشیم که هنگام

[Commented J26]: در این جمله از خطابی که در آیات قبل به بنی آدم شده بود رجوع نموده و خطاب را متوجه شخص رسول خدا (ص) نموده است تا بدین وسیله از همه خطاب‌های عمومی گذشته خطابهای خاصی برای امتش انتزاع نموده بفهماند آنچه تا کنون به عموم بنی آدم خطاب می‌کردیم امت اسلام به عنایت بیشتری مورد آن و مخاطب به آن هست

<p>ارتکاب گناه، بر تن داشته‌ایم؟! این کار، در میان طوایف قریش و کنانه و جدیله و تابعان جاهلی آنان مرسوم بود. فراء گوید: قطعه‌ای که اگر از پوست بود «حوف» و اگر از پشم بود «رھط» نامیده می‌شد، بر خاصره خود می‌گذاشتند. زنها نیز قطعه‌ای بنام «تسعه» بر فرج خود می‌گذاشتند. منطق آنها در مقابل ارتکاب این عمل شنیع این بود که می‌گفتند: این سنت مربوط به نیاکان ماست و سنت ملی و نیاکانی محترم و مقدس است! ممکن بود کسی به این منطق صد در صد اصیل و انسانی!! قانع نشود و بگوید: آخر پدران شما این رسم را از که و از کجا آموخته‌اند؟! ممکن است آنها اشتباه کرده باشند و دلیلی ندارد که شما پس از قرن‌ها اشتباه آنها را تکرار کنید! از اینرو می‌گفتند: این دستور خداست! و در برابر دستور خدا چون و چرا ممنوع است!! قول دیگر این است که آنها جبری مسلک بودند یعنی می‌گفتند خداوند چنین خواسته که ما اینگونه باشیم.(مجمع)</p>	
	ادب
<p style="text-align: center;">وَاللّٰهُ اَمَرَنَا بِهَا</p>	آیه
<p style="text-align: center;">و خدا ما را به آن فرمان داده.</p>	ت
	تف
	ادب
<p style="text-align: center;">قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ</p>	آیه
<p style="text-align: center;">بگو: یقیناً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد،</p>	ت
	تف
	ادب
<p style="text-align: center;">اَتَقُولُونَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ</p>	آیه
<p style="text-align: center;">آیا چیزی را که نمی‌دانید [از روی جهل و نادانی] به خدا نسبت می‌دهید؟</p>	ت

	تف
	ادب

آیه 29

آیه	قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ		
ت	بگو: پروردگارم به میانه‌روی [در همه امور و به اجتناب از افراط و تفریط] فرمان داده.		
تف			
ادب			

[Commented] J27: " قسط " بنا به گفته راغب، هم بهره عادلانه را گویند. خداوند می‌فرماید: " لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ " و " أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ ". و هم به معنای جور و گرفتن بهره دیگران آمده، چیزی که هست این ماده (قسط) در باب افعال معنای اول را می‌رساند مانند " وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ " و در باب ثلاثی مجرد معنای دوم را، مانند: أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا "

پس بنا به گفته راغب مقصود از جمله مزبور این خواهد بود: " بگو پروردگار من امر به گرفتن بهره عادلانه و ملازمت میانه روی در همه امور و ترک افراط و تفریط کرده " و معلوم است که راه میانه در عبادت این است که مردم به سوی خدا بازگشت نموده به جای پرستش بت‌ها و تقلید از بزرگان قوم به معابد در آمده خدا را به خلوص عبادت کنند.(ترجمه المیزان)

[J28 Commented]: وجه هر چیز آن قسمتی است که با آن با چیزهای دیگر روبرو می‌شود، و اقامه وجه در هنگام عبادت در یک انسان کامل عبارت از این است که خود را طوری سازد و آن چنان حواس خود را تمرکز دهد که امر به عبادت قائم به او شود و او بتواند آن امر را بطور کامل و شایسته و بدون هیچ نقصی امثال کند. پس برگشت اقامه وجه در هنگام عبادت به این است که انسان در این موقع دلش چنان مشغول خدا باشد که از هر چیز دیگری منقطع شود.

جمله " وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ " به ضمیمه " وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ " این معنا را افاده می‌کند که: بر هر عابد واجب است که در عبادت خود توجه را از غیر عبادت، و در بندگی برای خدا توجه را از غیر خدا منقطع سازد. یکی از چیزهایی که غیر خدا است همان عبادت او است، پس عابد نباید به عبادت خود توجه کند زیرا عبادت توجه است نه متوجه الیه، و توجه به عبادت، معنای عبادت و توجه به خدا بودن آن را از بین می‌برد.

آیه	وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ
ت	و [امر فرموده]: در هر مسجدی [به هنگام عبادت] روی [دل] خود را [آن گونه] متوجه خدا کنید [که از هر چیزی غیر او منقطع شود].
تف	" وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ " - این جمله به حسب ظاهر معطوف است به چیزی که رسول خدا (ص) باید به مردم برساند، برای اینکه جمله " پروردگار من امر به میانه‌روی کرده " در حقیقت به منزله این است که بفرماید: " میانه‌رو باشید ". و بنا بر این، تقدیر این دو جمله چنین است: " باید میانه‌رو باشید و روی خود را متوجه هر مسجد کنید ".
ادب	
آیه	وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
ت	و او را در حالی که ایمان و عبادت را برای وی از هر گونه شرکی خالص می‌کنید بخوانید
تف	
ادب	
آیه	كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ
ت	همان گونه که شما را آفرید، [پس از مرگ به او] بازمی‌گردید.
تف	
ادب	

آیه 30

آیه	فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ
ت	در حالی که گروهی را [به خاطر نشان دادن لیاقت] هدایت کرد، و گروهی [به سبب از دست دادن شایستگی] گمراهی بر آنان ثابت و قطعی شد،
تف	جمله " فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ " حال از فاعل " تَعُودُونَ " ایه قبل باشد
ادب	
آیه	إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
ت	چون اینان شیاطین را به جای خدا سرپرستان و دوستان خود گرفتند،
تف	
ادب	
آیه	وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ
ت	وگمان می کنند که راه یافتگانند!!
تف	
ادب	

آیه 31

آیه	یا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ
ت	ای فرزندان آدم! [هنگام هر نماز و] در هر مسجدی، آرایش و زینت [مادی و معنوی خود را متناسب با آن عمل و مکان] همراه خود بگیرید،
تف	معنای " به همراه برداشتن زینت در موقع رفتن به سوی مسجد" آرایش ظاهری نیست، بلکه آرایشی است معنوی که مناسب با نماز و طواف و سایر عبادات باشد. پس معنای آیه بر می‌گردد به امر به زینت کردن نیکو برای نماز و غیر آن و اطلاق آن شامل نماز اعیاد و جماعات و نمازهای یومیه و سایر وجوه عبادت و ذکر می‌شود.
ادب	
آیه	وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا
ت	و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید
تف	
ادب	
آیه	إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ
ت	زیرا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.
تف	

ادب

آیه 32

آیه	قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
ت	بگو: زینت‌های خدا و روزی‌های پاکیزه‌ای را که برای بندگانش پدید آورد، چه کسی حرام کرده؟!
تف	" اخراج زینت " استعاره‌ای است تخیلی و کنایه است از اظهار آن
ادب	
آیه	قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
ت	بگو: آنان در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند
تف	
ادب	
آیه	خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ
ت	[البته اگر چه غیر مؤمنان هم با آنان در بهره‌وری شریکند، ولی] در قیامت فقط ویژه مؤمنان است

[Commented [J29]: کلمه "الزین" در مقابل معنای "الشین" است، و به معنای کارها و چیزهایی است که عیب و نقص را از بین ببرد و "الشین" به معنای هر چیزی است که مایه رسوایی و نقص انسان و نفرت اشخاص از او بوده باشد.

[Commented [J30]: "طیب" به معنای چیزی است که ملایم با طبع باشد، و در اینجا عبارت است از انواع مختلف غذاهایی که انسان با آن ارتزاق می‌کند. و یا عبارت است از مطلق چیزهایی که آدمی در زندگی و بقای خود از آنها استمداد می‌جوید، مانند مسکن، همسر و ...

	تف
	ادب
كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ	آیه
ما این گونه آیات خود را برای گروهی که می‌دانند [و اهل دانش و بصیرت‌اند] بیان می‌کنیم.	ت
	تف
	ادب

آیه 33

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ	آیه
بگو: پروردگارم فقط حرام کرده است کارهای زشت را چه آشکارش باشد و چه پنهانش،	ت
	تف
	ادب
وَالْأِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ	آیه
و گناه و ستم ناحق را،	ت
توصیف "بغی" به وصف "غیر حق" از قبیل توصیف به لازمه معنا است، نه تقسیم بغی به حق و غیر حق، هم چنان که تقیید شرک در "وَأَنْ تُشْرِكُوا" به قید "مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا" از این باب است، نه	تف

[Commented J31]: "فواحش" گناهانی است که حد اعلای شناخت و زشتی را داشته باشد، مانند زنا، لواط و امثال آن.

[Commented J32]: منظور از "اثم" گناهانی است که باعث انحطاط، ذلت و سقوط در زندگی گردد، مانند می‌گساری که آبروی آدمی و مال و عرض و جانش را تباہ می‌سازد

[Commented J33]: منظور از "بغی" تعدی و طلب کردن چیزی است که حق طلب کردن آن را نداشته باشد، مانند انواع ظلم‌ها و تعدیات بر مردم و استیلاهای غیر مشروع بر آنان.

<p>تقسیم شرک به شرک با دلیل و بدون دلیل.</p> <p>در این آیه چیزهایی را که غیر طیب است به طور فهرست و خلاصه و به بیانی که شامل تمام انواع گناهان باشد بیان کرده است، چون محرمات دینی از دو حال خارج نیستند: یا محرمات مربوط به افعالند و یا مربوط به اقوال و عقاید. کلمات: "فواحش"، "اثم" و "بغی" مربوط به قسم اول و جملات: "وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ" و "أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ" قسم دوم را خلاصه می‌کند، قسم اول هم دو نوع است: یکی آنهایی که مربوط به حق الناس است که کلمه "بغی" جامع آنها است، و دیگری گناهی است که مربوط به حق الناس نیست، این نیز دو گونه است: یکی آنهایی که زشت و شنیعند و کلمه "فاحشه" اشاره به آنها است. و دیگری گناهی است که تنها دارای مفسده و ضرر برای گنهکار است و کلمه "اثم" عنوان اینگونه گناهان است. قسم دوم نیز یا شرک به خدا است و یا افتراء بر او.</p>	
	ادب
<p>وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا</p>	آیه
<p>و اینکه چیزی را که خدا بر حَقَانِيَّتِ آن دلیلی نازل نکرده شریک او قرار دهید،</p>	ت
	تف
	ادب
<p>وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ</p>	آیه
<p>و اینکه اموری را از روی نادانی و جهالت به خدا نسبت دهید</p>	ت
	تف
	ادب

آیه 34

آیه	وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ
ت	برای هر امتی زمانی [معین و اجلی محدود] است
تف	
ادب	
آیه	فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
ت	هنگامی که اجلشان سرآید، نه ساعتی پس می‌مانند و نه ساعتی پیش می‌افتند.
تف	
ادب	

آیه 35

آیه	يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ
ت	ای فرزندان آدم! چون پیامبرانی از جنس خودتان به سويتان آیند
تف	

ادب	کلمه "اما" در اصل "ان ما" بوده یعنی "ان" شرطیه بوده و "ما" زایده بر سرش در آمده است، و از اینکه در فعل شرطش "باتینکم" نون تاکید ثقیله در آمده استفاده می‌شود که شرط مزبور قطعی الوقوع است
آیه	يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي
ت	که آیاتم را بر شما بخوانند [به آنان ایمان آورید و آیاتم را عمل کنید]
تف	
ادب	
آیه	فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ
ت	پس کسانی که [از مخالفت با آنان] بپرهیزند و [مفاسد خود را] اصلاح کنند
تف	
ادب	
آیه	فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
ت	نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند
تف	
ادب	

[J34] Commented: منظور از "قص" بیان و تفصیل آیات است، چون در این کلمه هم معنای قطع هست و هم معنای اظهار.

آیه 36

آیه	وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا
ت	و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، و از پذیرفتن آنها تکبر ورزیدند
تف	
ادب	
آیه	أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ت	آنان اهل آتش و در آن جاودانه‌اند.
تف	
ادب	

آیه 37

آیه	فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ
ت	پس ستمکارتر از کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، یا آیات او را تکذیب می‌کنند، کیست؟!

	تف
	ادب
أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ	آیه
آنانند که سهمشان از آنچه که [از نعمت ها] مقرر و مقدر شده به آنان می‌رسد.	ت
	تف
	ادب
حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَقَّؤُهُمْ قَالُوا	آیه
تا هنگامی که فرستادگان ما برای ستاندن جانشان به سویشان آیند، می‌گویند:	ت
	تف
	ادب
أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ	آیه
بت‌ها و معبودهایی که به جای خدا می‌پرستیدید، کجايند؟ [تا شما را از سختی‌های مرگ و پس از آن نجات دهند]	ت
	تف
	ادب
قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلٰىٰ اَنْفُسِهِمْ اَنْهُمْ كٰفِرِيْنَ	آیه
می‌گویند: از دست ما رفتند و بر ضد خود گواهی دهند که کافر بوده‌اند.	ت

	تف
	ادب

صفحه 155

از 38 تا 43

آیه 38

آیه	قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ
ت	خدا می‌فرماید: شما هم در میان گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما بودند در آتش درآیید،
تف	این آیه دلالت دارد بر اینکه از طایفه جن امت‌هایی هستند که بر خلاف ابلیس - که تا روز قیامت زنده است - به اجل‌های معین و معلومی می‌میرند.
ادب	
آیه	كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا
ت	هرگاه گروهی وارد شوند، هم مسلکان خود را لعنت کنند
تف	
ادب	

[J35 Commented]: کلمه "اخت" در اینجا به معنای مثل و مانند است.

آیه	حَتَّىٰ إِذَا اِدَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا
ت	تا آنکه همه آنان با خفت و خواری در آتش جمع شوند
تف	
ادب	
آیه	قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ
ت	آن گاه پیروانشان دربارہ پیشوایانشان گویند:
تف	"اولی" و "اخری" یا به حسب رتبه است، و منظور از "اولی" رؤسای ضلالت و ائمه کفر است که پیروان خود را در گمراهی کمک می‌کنند، و یا به حسب زمان و مراد اسلاف و پیشینیان است که برای آیندگان خود فتح باب ضلالت کرده و راه کج را برای آنان هموار می‌سازند.
ادب	
آیه	رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ
ت	پروردگارا! اینان ما را به گمراهی کشیدند، پس عذابشان را از آتش دو چندان گردان
تف	
ادب	
آیه	قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنَّ لَا تَعْلَمُونَ
ت	خدا می‌فرماید: برای هر کدامتان دو چندان است، ولی نمی‌دانید.
تف	
ادب	

[J36 Commented]: کلمه " اذارکوا" در اصل " تذارکوا" بوده، و معنایش رسیدن به یکدیگر است، یعنی تا آنکه همه در آتش جمع شوند.

ادارک: مصدر است از باب تفاعل که اصل آن تذارک است و تاء تفاعل به دال قلب شده و إدغام شده است، و تفاعل دلالت می‌کند به استمرار فعل با حالت مطاوعه از باب مفاعله، و بمعنی بهم رسیدن و جمع شدن باشد.

[J37 Commented]: کلمه " ضعف" - به کسر ضاد و سکون عین- تکرار کننده هر چیزی را گویند، مانند عدد دو که تکرار کننده عدد یک است و عدد چهار که تکرار کننده عدد دو است، و گاهی آن را تنها به یک چیز سنجیده، مثلاً می‌گویند عدد دو ضعف عدد یک و عدد چهار دو ضعف آن است. و گاهی هم آن را به معنای چیزی می‌دانند که به انضمام چیز دیگری باعث تکرار شود، مانند واحد که به انضمام واحدی دیگر عدد یک را تکرار می‌کنند، و به این اعتبار عدد یک را " ضعف" و عدد دو را " ضعفان" می‌خوانند، و همچنین عدد دو را که زوج است " زوجین" می‌گویند.

آیه 39

آیه	وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ
ت	و پیشوایانشان به پیروانشان گویند:
تف	
ادب	
آیه	فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ
ت	شما را بر ماهیچ برتری و امتیازی نیست [که عذابتان کمتر باشد]
تف	
ادب	
آیه	فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ
ت	پس به کیفر آن اعمال زشتی که مرتکب می‌شدید، عذاب را بچشید
تف	
ادب	

آیه 40

آیه	إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا
ت	قطعاً کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، و از پذیرفتن آنها تکبر ورزیدند
تف	
ادب	
آیه	لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ
ت	درهای آسمان [برای نزول رحمت] بر آنان گشوده نخواهد شد
تف	
ادب	
آیه	وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ
ت	و در بهشت هم وارد نمی‌شوند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن درآید!! [پس هم چنانکه ورود شتر به سوراخ سوزن محال است، ورود آنان هم به بهشت محال است]
تف	
ادب	
آیه	وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ
ت	این‌گونه گنهکاران را کیفر می‌دهیم
تف	

[J38 Commented]: ولج: دخول در جای تنگ

[J39 Commented]: جَمَل - شتری است که دندان نیش و پیشین دهان او در آمده باشد

[J40 Commented]: سَمِّ: السَّمِّ و السُّمِّ: روزنه و هر سوراخ ریز و تنگی، مثل سوراخ سوزن و سوراخ بینی و گوش

[J41 Commented]: الْخَيْطُ - یعنی طناب و ریسمان رشته
خیاط: سوزن خیاطی

	ادب
--	-----

آیه 41

آیه	لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ
ت	برای آنان بستری از دوزخ و برفرازشان پوشش‌هایی از آتش است
تف	این جمله می‌فهماند که عذاب به اهل دوزخ از پایین و بالا احاطه دارد.
ادب	(غواش): جمع غاشیه است (فرا- گیرنده‌ها)
آیه	وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ
ت	و ما این گونه ستمکاران را پاداش می‌دهیم.
تف	
ادب	

Commented [J42]: غشی: غَشِيَّةٌ، غِشَاوَةٌ و غِشَاءٌ؛ او را با چیزی همراه و ملازم کرد تا او را فرا گرفت و پوشاند روپوش زین را هم از این جهت "غاشیه السرج" گویند. پوشاندن و فرا گرفتن.

آیه 42

--	--

آیه	وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
ت	و کسانی که ایمان آوردند و [به اندازه طاقت خود] کارهای شایسته انجام دادند
تف	
ادب	
آیه	لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا
ت	ما هیچ کس را جز به اندازه طاقتش تکلیف نمی‌کنیم. در اصل باید اینگونه باشد: و کسانی که ایمان آوردند و [به اندازه طاقت خود] کارهای شایسته انجام دادند، اهل بهشت‌اند و در آن جاودانه‌اند، [چرا که] ما هیچ کس را جز به اندازه طاقتش تکلیف نمی‌کنیم.
تف	به مقتضای کلمه "الصالحات" که جمع با الف و لام و مفید استغراق است هیچ یک از اعمال صالح را ترک نکند، و این خود باعث نومییدی بیشتر مؤمنین است، لذا در جمله مورد بحث بخاطر رفع این نگرانی می‌فرماید: تکلیف هر کس به قدر وسع و استطاعت او است، پس هر کس اعمال صالح به قدر طاقت خود انجام دهد و لو خود را به مشقت هم نیندازد باز از اهل این آیه و از اصحاب بهشت جاودان خواهد بود.
ادب	
آیه	أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ت	اهل بهشت‌اند و در آن جاودانه‌اند،
تف	
ادب	

آیه 43

آیه	وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ
ت	و آنچه از کینه و خشم در سینه‌های آنان است، بر می‌کنیم [تا در بهشت با خوشی و سلامت کامل کنار هم زندگی کنند] از زیر [کاخ‌ها و عمارت‌های] شان نهرها جاری است
تف	
ادب	
آیه	وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا
ت	و می‌گویند: و همه ستایش‌ها ویژه خداست که ما را به این [نعمت‌ها] هدایت کرد،
تف	
ادب	
آیه	وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ
ت	و اگر خدا ما را هدایت نمی‌کرد هدایت نمی‌یافتیم،
تف	
ادب	
آیه	لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ

[Commented] J43: "غل" به معنای کینه و عداوت و

خشم درونی است، در ماده این کلمه معنای توسط به لطف و حيله خوابیده، یکی از مشتقات آن کلمه "غلاله" است که به معنای لباسی است که بین شعار و دثار پوشیده می‌شود.

"غل" از بزرگترین ناملایماتی است که آدمی را مکدر می‌سازد،

ت	مسلماً پیامبران پروردگارمان حق را به سوی ما آوردند.
تف	
ادب	
آیه	وَنُودُوا أَن تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
ت	و ندایشان می‌دهند به پاداش اعمال شایسته‌ای که همواره انجام می‌دادید، این بهشت را به ارث بردید
تف	اسم اشاره "تلكم" که مخصوص اشاره به دور است در اینجا رفعت قدر و علو شان بهشت را می‌رساند نه دوری آن را، زیرا از ظاهر سیاق به طوری که دیگران هم گفته‌اند چنین بر می‌آید که این ندا وقتی به آنان می‌شود که خود در بهشت منزل گرفته‌اند، و با این حال اشاره برای افاده دوری مسافت نخواهد بود. نکته دیگر اینکه، کفار با ارتکاب شرک و معاصی، خود را از آن محروم ساختند در نتیجه بهشت به ارث مؤمنین در آمد، پس در حقیقت مؤمنین با عمل صالح خود آن را از دیگران ارث برده‌اند
ادب	

[J44 Commented]: "ارث" و "وراثت" به معنای انتقال قهری و بدون معامله دسترنج کسی است به غیر، و به همین جهت مالی را که از میت به وارث منتقل می‌شود "میراث" - با قلب واو بالف - و "تراث" - با قلب واو به تاء - گویند.

صفحه 156

از 44 تا 51

آیه 44

آیه	وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ

ت	و بهشتیان، دوزخیان را آواز می‌دهند که
تف	این کلام استهزایی است که بهشتیان از دوزخیان می‌کنند، این نوع مسخره کردن لغو و باطل نیست تا صدورش از اهل بهشت معقول نباشد، چون سخریه وقتی باطل است که از آن هیچ غرض صحیحی منظور نباشد مانند استهزای حق. اما اگر منظور معارضه به مثل و یا غرض حق دیگری باشد البته لغو نخواهد بود
ادب	
آیه	أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا
ت	ما آنچه را که پروردگارمان به ما وعده داده بود، حق یافتیم
تف	
ادب	
آیه	فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا
ت	آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان وعده داده بود، حق یافتید؟
تف	
ادب	
آیه	قَالُوا نَعَمْ
ت	گویند: آری
تف	
ادب	
آیه	فَأَذِّنْ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

ت	پس آواز دهنده‌ای در میان آنان آواز دهد که: لعنت خدا بر ستمکاران باد.
تف	از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: آن ندادهنده من هستم. علی بن ابراهیم، قال: حدثنی اُبی، عن محمد بن الفضیل، عن اُبی الحسن (علیه السلام)، قال: «المؤذن: أمير المؤمنین (صلوات الله علیه)، یؤذن اذاناً یسمع الخلائق کلها، و الدلیل علی ذلك قول الله عز و جل فی سورة براءة: وَ اذانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ «5» فقال أمير المؤمنین (علیه السلام): كنت انا الاذان فی الناس». (برهان)
ادب	

آیه 45

آیه	الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
ت	هم آنان که مردم را همواره از راه خدا بازمی‌دارند
تف	
ادب	
آیه	وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا
ت	و می‌خواهند آن را [با وسوسه و اغواگری] کج نشان دهند،
تف	

[Commented [J45]: کجی و انحراف

ادب	
آیه	وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ
ت	و به روز قیامت کافرند.
تف	
ادب	

آیه 46

آیه	وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ
ت	و میان آن دو [گروه بهشتیان و دوزخیان] حائلی است
تف	
ادب	
آیه	وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
ت	و بر بلندای آن مردانی [با مقام و منزلت‌اند] که هر کدام از دو گروه را به نشانه‌هایشان می‌شناسند
تف	از اینکه حجاب را قبل از اعراف ذکر کرده و همچنین از اینکه فرموده: اهل اعراف مشرف بر جمیع مردم از بهشتیان و دوزخیانند، معلوم می‌شود که منظور از اعراف قسمت‌های بالای حجابی است که حائل بین دوزخ و بهشت است، بطوری که اعرافیان در آنجا، هم دوزخیان را می‌بینند و هم بهشتیان را. دقت در این آیه و آیات بعدیش این معنا را بدست می‌دهد که حجاب مزبور بین دوزخیان و اهل بهشت

[J46 Commented]: و "اعراف" به معنای قسمت‌های بالای حجاب و تل‌های شنی و "عرف" به معنی یال اسب و تاج خروس و قسمت بالای هر چیزی است. معلوم می‌شود که این کلمه به هر معنا که استعمال شود، معنای علو و بلندی در آن هست.

[J47 Commented]: کلمه "رجل" دلالت بر انسان قوی در اراده و تعقل دارد، منظور از "رجال" افرادی هستند که در انسانیت خود در سر حد کمال می‌باشند، و اگر در میان آنان افرادی از زنان فرض شود از باب تغلیب، لفظ رجال در مورد مجموع ایشان به کار می‌رود.

[J48 Commented]: "سیما" به معنای علامت است

<p>قرار دارد، و مرجع ضمیری که در "بینهما" است همان اهل دوزخ و بهشت است. این سیاق بدون تردید این معنا را افاده می‌کند که رجال اعراف منحا و متمایز از دو طایفه نامبرده هستند، و خلاصه اینکه نه از اهل بهشتند و نه از اهل دوزخ. حال یا از این جهت است که اصلا انسان نیستند، و یا از این جهت است که از حیث سؤال و جواب و سایر شؤون و خصوصیات قیامت از آن دو طایفه بیرونند. و در حقیقت اهل محشر سه طایفه هستند: دوزخیان، اهل بهشت و اهل اعراف، هم چنان که در دنیا هم به سه طایفه تقسیم می‌شدند: مؤمنین، کفار و مستضعفین، یعنی کسانی که از جهت ضعف عقل حجت بر ایشان تمام نیست مانند برخی از زنان و اطفال و پیران ناتوان و دیوانگان و سفهاء و امثال آنان. و یا از این جهت است که مقام و مرتبه آنان ما فوق مقام این دو طایفه است، پس در اصحاب اعراف سه احتمال هست.</p> <p>اعراف مقامی لست که این مقام بدون شک مقام و منزلت رفیعی است مخصوص آنان، نه دوزخیان دارای چنان خصوصیاتی هستند و نه اهل بهشت،</p>	
	ادب
<p>وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ</p>	آیه
<p>و بهشتیان را که وارد بهشت نشده‌اند، ولی ورود به آن را امید دارند، آواز می‌دهند که: درود بر شما.</p>	ت
	تف
	ادب

آیه 47

--	--

آیه	وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ
ت	و چون بهشتیان، چشمانشان ناخواسته به سوی دوزخیان گردانده شود، (تلقاء : چشمهای آنها بر روی ملازمین آتش)
تف	
ادب	
آیه	قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
ت	گویند: پروردگارا! ما را با گروه ستمکاران قرار مده.
تف	
ادب	

آیه 48

آیه	وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَابِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ
ت	و اهل اعراف مردانی را که از نشانه‌هایشان می‌شناسند، آواز می‌دهند [و به عنوان سرزنش]
تف	
ادب	

آیه	قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
ت	می‌گویند: [امکانات مادی و] جمعیت [انسانی] شما و تکبری که می‌ورزیدید، عذابی را از شما دفع نکرد.
تف	
ادب	

آیه 49

آیه	أَهُؤْلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ
ت	[سپس با توجه دادن دوزخیان به سوی اهل ایمان می‌گویند:] آیا اینان کسانی نبودند که در دنیا سوگند یاد می‌کردید که خدا آنان را به رحمتی نمی‌رساند؟
تف	اسم اشاره "هؤلاء" اشاره است به اصحاب جنت، و استفهامی که در این جمله است، استفهام تقریر است
ادب	در این جمله وقوع رحمت که لفظی است نکره در سیاق نفی، استغراق و عمومیت را می‌رساند، و معلوم می‌شود که از مؤمنین به طور کلی خیر و رحمت را نفی می‌کرده‌اند.
آیه	ادْخُلُوا الْجَنَّةَ
ت	[پس به مؤمنان می‌گویند:] به بهشت در آیید
تف	اصبغ بن نباته از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: روز قیامت، ما میان بهشت و دوزخ می‌ایستیم پس هر کس ما را [در دنیا] یاری کرده، او را به سیمایش می‌شناسیم و داخل بهشت می‌کنیم و

هر کس با ما دشمنی کرده او را نیز به سیمایش می‌شناسیم و داخل دوزخ می‌کنیم.	
	ادب
لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ	آیه
که نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید.	ت
	تف
	ادب

آیه 50

و نَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ	آیه
و دوزخیان بهشتیان را آواز می‌دهند که:	ت
	تف
	ادب
أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ	آیه
از آب [خوشگوار] یا از آنچه خدا روزی شما فرموده بر ما فرو ریزید.	ت
در آیه مورد بحث سایر نعمت‌هایی را که خداوند به اهل بهشت روزی کرده عطف بر آب نموده، و از اینجا معلوم می‌شود که اهل دوزخ از اهل بهشت تنها انتظار آب ندارند، بلکه تقاضای همه انواع نعمت‌ها	تف

[Commented [J49]: "افاضه" از ماده "فیض" و به معنای لبریز شدن و ریختن آب است

	را می‌کنند.
ادب	
آیه	قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ
ت	پاسخ می‌دهند: خدا آب و نعمت های بهشتی را بر کافران حرام کرده است.
تف	
ادب	

آیه 51

آیه	الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا
ت	آنان که دینشان را سرگرمی و بازی گرفتند
تف	از این آیه که حال کفار را تفسیر می‌کند، سه قسم تفسیر برای کفر استفاده می‌شود: یکی اینکه کفر عبارت است از اینکه انسان دین را وسیله سرگرمی و بازیچه قرار داده، مغرور حیات دنیا شود. دوم فراموش کردن روز لقای خداوند. سوم انکار آیات خدا. و هر سه تفسیر صحیح، و برای هر یک وجهی است. جمله فوق دلالت دارد بر اینکه انسان در هیچ حالی از احوال بی‌نیاز از دین نیست، حتی آن کسی هم که سرگرم لهو و لعب است و زندگی خود را مخصوص اینکار کرده به دین محتاج است
ادب	

آیه	وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
ت	و زندگی دنیا آنان را فریفت،
تف	
ادب	
آیه	فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا
ت	پس ما امروز از یاد می‌بریمشان، همان گونه که آنان دیدار امروزشان را از یاد بردند
تف	
ادب	
آیه	وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
ت	وهمواره آیات ما را انکار می‌کردند
تف	
ادب	

[Commented [J50]: "نسیان" در این آیه به معنای فراموشی نیست، چون خداوند چیزی را فراموش نکرده و از حال کسی غافل نمی‌شود، بلکه معنایش این است که همانطوری که اینها در دنیا ما را فراموش کردند ما نیز امروز به لوازم زندگیشان نمی‌پردازیم

صفحه 157

از 52 تا 57

آیه 52

آیه	وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ
ت	و برای آنان کتابی [عظیم و با ارزش] آوردیم
تف	
ادب	
آیه	فَصَلِّنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
ت	که آن را از روی دانشی [گسترده و دقیق] بیان کردیم، در حالی که برای گروهی که ایمان آوردند، سراسر هدایت و رحمت است.
تف	
ادب	

آیه 53

آیه	هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ
ت	آیا [منکران قرآن برای باور کردن آن] جز تحقق وعده‌هایش را انتظار می‌برند؟!
تف	ضمیری که در "تاویل" است به "کتاب" بر می‌گردد

[Commented [J51]: تأویل: بمعنی برگرداندن است، و منظور ارجاع مفهوم است به مقاصد و مصادیقی که مورد نیاز است.

در عرف قرآن تاویل به معنای حقیقتی است که حکم و یا خبر و یا امر ظاهر دیگری بر آن اعتماد داشته باشد، همان اعتمادی که ظاهر بر باطن و مثال بر ممثل دارد.	
	ادب
	آیه
یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیْلُهُ	
روزی که حقایق بیان شده در آن [به صورتی ظاهر و آشکار] بیاید،	ت
	تف
	ادب
	آیه
یَقُولُ الَّذِینَ نَسَوْهُ مِنْ قَبْلُ	
کسانی که از پیش، آن را فراموش کرده بودند، می گویند:	ت
	تف
	ادب
	آیه
قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ	
یقیناً فرستادگان پروردگاران حق را آوردند [ولی ما آن را نپذیرفتیم]،	ت
	تف
	ادب
	آیه
فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فِیْشَفَعُوا لَنَا	
پس آیا [در چنین روزی] شفاعت کنندگانی برای ما هست که ما را شفاعت کنند	ت
	تف

	ادب
أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ	آیه
یا [به دنیا] بازگردانده می شویم تا کاری غیر آنچه انجام می دادیم، انجام دهیم؟!]	ت
	تف
	ادب
قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ	آیه
به راستی آنان [سرمایه] وجودشان را تباه کردند و آنچه را به دروغ [به عنوان شریک خدا به خدا] نسبت می دادند [از دستشان رفت و] گم شد	ت
	تف
	ادب

آیه 54

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ	آیه
به یقین پروردگار شما خداست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید،	ت
	تف

	ادب
آیه	ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
ت	سپس بر تخت [فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش] چیره و مسلط شد
تف	اینکه فرمود: "ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ" کنایه است از استیلاء و تسلطش بر ملک خود و قیامش به تدبیر امور آن، بطوری که هیچ موجود کوچک و بزرگی از قلم تدبیرش ساقط نمی‌شود، و در تحت نظامی دقیق هر موجودی را به کمال واقعیست رسانیده حاجت هر صاحب حاجتی را می‌دهد. اینکه فرمود: "ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ" در عین اینکه مثالی است که احاطه تدبیر خدا را در ملکش مجسم می‌سازد، بر این هم دلالت دارد که در این میان حقیقتی هم در کار هست، و آن عبارت است از همان مقامی که گفتیم، زمام جمیع امور در آنجا متراکم و مجتمع می‌شود. از ظاهر این آیات بر می‌آید که عرش حقیقتی است از حقایق خارجی، و آیه مورد بحث مانند آیه شریفه نور و مثالهایی که در آن زده شده، صرف مثل نیست، و لذا ما می‌گوییم که برای عرش، مصداقی خارجی و حقیقی الهی است، و همچنین برای "لوح"، "قلم" و "کتاب" مصداقی الهی است، در مثل آیه نور نمی‌گوییم که در عالم آیینهای الهی و یا درخت زیتونی الهی و یا زیتی الهی وجود دارد، چون ما نیز اعتراف داریم که آیینه و درخت و زیتی که در این آیه ذکر شده صرفاً برای مثال است. این کلمه به معنای مقامی است موجود که جمیع سر نخ‌های حوادث و امور در آن متراکم و جمع است، از آیه "ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ" به خوبی استفاده می‌شود، چون این آیه استوای بر عرش را به تدبیر امور تفسیر نموده، و از وجود چنین صفتی برای خدای تعالی خبر می‌دهد، و چون این آیه در مقام توصیف ربوبیت و تدبیر تکوینی خدای تعالی است لا جرم مراد از شفاعتی هم که در آخر آن است شفاعت در امر تکوینی خواهد بود
	ادب
آیه	يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا
ت	شب را در حالی که همواره با شتاب روز را می‌جوید بر روز می‌پوشاند،

[Commented [J52]: استواء" به معنای تسلط و استقرار بر چیزی است، و گاهی هم در معنای تساوی استعمال می‌شود، مثلاً گفته می‌شود: "استوی زید و عمرو زید و عمرو با هم برابرند"، در جمله "لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ" از قرآن کریم نیز به این معنا است.

[Commented [J53]: سیر و حرکت سریع

تف	
ادب	
آیه	وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ
ت	و خورشید و ماه و ستارگان را که مُسَخَّرَ فرمان اویند [پدید آورد]
تف	
ادب	
آیه	أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
ت	آگاه باشید که آفریدن و فرمان [نافذ نسبت به همه موجودات] مخصوص اوست همیشه سودمند و با برکت است، پروردگار عالمیان.
تف	" امر " گاهی به معنای شان بوده و جمع آن " امور " است، و گاهی هم به معنای دستور دادن و وادار کردن مامور، به انجام کار مورد نظر می‌باشد، و بعید نیست که در اصل هم به همین معنا باشد، و سپس به صورت اسم مصدر استعمال می‌شود و به معنای نتیجه امر و آن نظمی است که در جمیع کارهای مامور و مظاهر حیات او است، و چون این معنا منطبق با همه شؤون حیاتی انسان است، لذا لفظ " امر " به معنای اسم مصدر در شان انسان استعمال شد و آن چیزی که وجودش را اصلاح می‌کند، و نیز از این هم بیشتر وسعت یافته در شان هر چیز، چه انسان و چه غیر انسان استعمال شد. بنا بر این، امر هر چیزی همان شانی است که وجود آن را اصلاح و حرکات و سکنات و اعمال و ارادات گوناگونش را تنظیم می‌کند، پس اگر می‌گویند: " امر العبد الی مولاه " معنایش این است که مولای عبد حیات و معاش عبد را تدبیر می‌کند، و معنای " امر المال الی مالکه " این است که: اختیار مال به دست مالک است، و معنای: " امر الانسان الی ربه " این است که تدبیر مسیر زندگی انسان بدست پروردگار او است.... بخلاف امر که در معنای آن تقدیر جهات وجود و تنظیم آن نیست، به همین جهت است که امر تدریج بردار نیست، و لیکن خلقت قابل تدریج است... و اما امر به این معنا را به غیر خود نسبت نداده، بلکه آن را مختص به خود دانسته و آن را

[J54 Commented]:

" خلق " به حسب اصل لغت به معنای سنجش و اندازه‌گیری چیزی است برای اینکه چیز دیگری از آن بسازند، و در عرف دین در معنای ایجاد و ابداع بدون الگو استعمال می‌شود.

[J55 Commented]:

" امر " گاهی به معنای شان بوده و جمع آن " امور " است، و گاهی هم به معنای دستور دادن و وادار کردن مامور، به انجام کار مورد نظر می‌باشد، و بعید نیست که در اصل هم به همین معنا باشد، و سپس به صورت اسم مصدر استعمال می‌شود و به معنای نتیجه امر و آن نظمی است که در جمیع کارهای مامور و مظاهر حیات او است، و چون این معنا منطبق با همه شؤون حیاتی انسان است، لذا لفظ " امر " به معنای اسم مصدر در شان انسان استعمال شد و آن چیزی که وجودش را اصلاح می‌کند، و نیز از این هم بیشتر وسعت یافته در شان هر چیز، چه انسان و چه غیر انسان استعمال شد. بنا بر این، امر هر چیزی همان شانی است که وجود آن را اصلاح و حرکات و سکنات و اعمال و ارادات گوناگونش را تنظیم می‌کند، پس اگر می‌گویند: " امر العبد الی مولاه " معنایش این است که مولای عبد حیات و معاش عبد را تدبیر می‌کند، و معنای " امر المال الی مالکه " این است که: اختیار مال به دست مالک است، و معنای: " امر الانسان الی ربه " این است که تدبیر مسیر زندگی انسان بدست پروردگار او است.

<p>بین خود و بین هر چیزی که می‌خواهد ایجاد کند از قبیل روح و امثال آن واسطه قرار داده ... پس معلوم شد که گر چه برگشت خلق و امر به یک معنا است، ولی به حسب اعتبار مختلفند و به همین جهت صحیح است که هر کدام را متعلق به خصوص یک قسم از ایجاد بدانیم، حال چه این دو لفظ هر کدام به تنهایی ذکر شده باشند، و چه با هم، برای اینکه در جایی هم که مانند آیه مورد بحث با هم ذکر شده باشند، باز صحیح است بگوییم خلق به معنای ایجاد ذوات موجودات است، و امر به معنای تقدیر آثار و نظام جاری در آنها است، و خلق بعد از امر است، چون تا چیزی نخست تقدیر نشود، خلق نمی‌شود، هم چنان که هیچ مخلوقی بعد از خلقت تقدیر نمی‌شود</p>	ادب
---	-----

آیه 55

آیه	ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً
ت	پروردگارتان را از روی فروتنی و زاری و مخفیانه بخوانید [و از آداب و شرایط دعا تجاوز نکنید]
تف	دستور داد تا این عبادت را با تضرع و زاری انجام دهند و این تضرع و زاری هم علنی و به صدای بلند که منافی با ادب عبودیت است نبوده باشد، البته این معنا در صورتی است که "وا" برای جمع باشد، و اما اگر "وا" برای تنويع باشد معنای آیه چنین می‌شود: باید خدای را عبادت کنند، یا علنا و به صدای بلند و یا آهسته. ممکن هم هست منظور از تضرع را عبادت با سر و صدا دانسته و بگوییم معنای آیه این است که: عبادت باید آهسته انجام شود نه با داد و فریاد، مگر اینکه از در تضرع و زاری باشد که در آن صورت سر و صدا داشتن عیب ندارد.

[Commented [J56]: "تضرع" از "ضراعت" و به معنای اظهار ضعف و ذلت است

[Commented [J57]: "خفیه" به معنای پنهانی و پوشیده داشتن است، و بعید نیست کنایه از همان تضرع بوده و غرض از ذکرش تاکید همان اظهار ذلت و عجز باشد، چون شخص متذلل همواره در اثر ذلت و خواری در صدد پنهان ساختن خویش است.

	ادب
إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ	آیه
یقیناً خدا متجاوزان را دوست ندارد.	ت
	تف
	ادب

آیه 56

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا	آیه
و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید	ت
	تف
	ادب
وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا	آیه
و خدا را از روی بیم و امید بخوانید	ت
	تف
	ادب

آیه	إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
ت	که یقیناً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.
تف	اعتدال در عبادت و اجتناب از فساد در روی زمین بعد از اصلاح آن را " احسان " خوانده، و کسانی را که به این دستورات عمل کنند " محسنین " نامیده، که رحمت خدا نزدیک به آنان است.
ادب	رحمت " مصدر است و در مصدر، مذکر و مؤنث یکسان است.

[J58 Commented]: در این آیه ربوبیت خدا را از جهت عود بیان می‌کند، هم چنان که آیه " إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ " از جهت بدء بیان می‌نمود.

[J59 Commented]: بشر: اسم مصدر است از بشر که بمعنی انبساط و خوشرویی است، و در مورد مفرد و جمع استعمال می‌شود

آیه 57

آیه	وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
ت	و اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش به عنوان مژده دهنده می‌فرستد
تف	جریان ریح همیشه در پیشروی رحمت و لطف إلهی واقع شده، و سبب نزول باران و یا هوای مطلوب و آزاد گشته، و در جریان بخارات آب و تشکیل ابر و حرکت آن بنقطه مطلوب مؤثر است (روشن) منظور از " رحمت " در اینجا باران است. " بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ " به معنای " قبل از فرود آمدن باران " است، و در این تعبیر استعاره تخیلیه به کار رفته، به این معنا که باران را به انسانی تشبیه کرده که خانواده و دوستانش انتظار آمدنش را دارند، و جلوتر از او کسی است که آمدن او را بشارت می‌دهد.
ادب	
آیه	حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَدٍ مِيتٍ

[J60 Commented]: از قِلل به معنی قِلت و کم بودن چیزی، و اقلال یعنی برداشتن چیزی است که نسبت بقدرت حامل قلیل و کم میشود.(قاموس)

إقلال: از ماده قَلت و بمعنی صدور و ظهور قَلت است از فاعل، و فاعل در اینجا ریح است.(التحقیق)
" اقلال " حمل چیزی با تمام قدرت.(مجمع)

[J61 Commented]: سحب: کشیدن. مثل کشاندن دامن و کشاندن انسان بر رویش و سحب بمعنی ابر از آن است که باد آنرا میکشد و یا آن آب را میکشد و یا در رفتنش کشیده میشود
سحاب ابری که در آسمان در حرکت است.

[J62 Commented]: سوق: راندن چیزی برای اینکه سرعت بگیرد

[J63 Commented]: بلد: محل اجتماع مردم. شهر. بادیه: محل زندگی ایلات و عشایر.

ت	تا هنگامی که ابرهای سنگین بار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده می‌رانیم،
تف	سنگین بودن سحاب، به اعتبار سنگینی آبی است که حمل می‌کند
ادب	سحاب: ابرها. اسم جنس جمعی است واحد آن سحابه و جمع آن سحب (بضم س-ح) و سحاب است لام " لبلد " یا به معنای " الی " و معنی جمله این است که: ما باران را به سوی سرزمینی مرده روانه کردیم، و یا به همان معنای خودش (برای) است.
آیه	فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ
ت	پس به وسیله آن باران نازل می‌کنیم
تف	
ادب	
آیه	فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
ت	و به وسیله باران از هر نوع میوه [از زمین] بیرون می‌آوریم
تف	
ادب	
آیه	كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
ت	[و] مردگان را نیز [در روز قیامت] این گونه [از لابلای گورها] بیرون می‌آوریم، [باد، ابر، باران، زمین، رویدن گیاهان و انواع میوه‌ها را مثل زدیم] تا متذکر [اراده و قدرت بی‌نهایت خدا] شوید.
تف	
ادب	

صفحه 158

از 58 تا 67

آیه 58

آیه	وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ
ت	و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید،
تف	
ادب	
آیه	وَ الَّذِي خَبَّتْ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا
ت	و زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و بی سود از آن بیرون نمی آید
تف	
ادب	
آیه	كَذَلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ
ت	این گونه نشانه‌ها را برای گروهی که سپاس گزارند [به صورت‌های گوناگون] بیان می‌کنیم.
تف	
ادب	

[Commented] J64: نکد: آن چیز کمی که با سختی و رنج

به دست آید

ناقةٌ نَكِدَاءٌ - شتری که شیرش کم است و سخت دوشیده

میشود

آیه 59

آیه	لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ
ت	به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم
تف	<p>لام در کلمه "لقد" برای قسم است، و به منظور تاکید مطلب آورده شده، چون روی سخن با مشرکین بوده که منکر نبوت هستند.</p> <p>مرگ آدم در هزاره اول و بعثت نوح در هزاره دوم، در سن چهار صد سالگی بود. برخی گویند در سن پنجاه سالگی بود و 950 سال پیامبری کرد. در سه قرن اول رسالت خود شبانه روز مردم را دعوت میکرد و بر فرار و بی ایمانی آنها افزوده میشد.</p> <p>اینقدر او را می زدند که بیهوش میشد و چون بیهوش می آمد میگفت: خدایا قومم را هدایت کن. آنها نادان هستند. سرانجام پدرگاه خدا از دست آنها شکایت کرد و دنیا در زیر آب غرق شد. پس از آن 90 سال و بروایتی بیشتر، زندگانی کرد. (مجمع)</p>
ادب	
آیه	فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ
ت	پس به آنان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، که شما را جز او معبودی نیست
تف	
ادب	

آیه	إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
ت	من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.
تف	
ادب	

آیه 60

آیه	قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
ت	اشراف و سران قومش گفتند: مسلماً ما تو را در گمراهی آشکار می‌بینیم!
تف	اگر با این تاکید شدید نسبت ضلالت به او داده‌اند، برای این است که این طبقه هرگز توقع نداشتند که یک نفر پیدا شود و بر بت‌پرستی آنان اعتراض نموده، صریحاً پیشنهاد ترک خدایان‌شان را کند و از این عمل انذارشان نماید، لذا وقتی با چنین کسی مواجه شده‌اند تعجب نموده، او را با تاکید هر چه تمامتر گمراه خوانده‌اند، این هم که گفته‌اند: ما به یقین تو را گمراه می‌بینیم، مقصود از "دیدن" حکم کردن است، یعنی به نظر چنین می‌رسد که تو سخت گمراهی.
ادب	

[Commented J165]: " کلمه " ملأ" به معنای اشراف و بزرگان قوم است، و این طبقه از افراد اجتماع را از این نظر ملأ گفته‌اند که هیبت آنان دل‌ها، و زینت و جمال‌شان چشم‌ها را پر می‌کند.

آیه 61

آیه	قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ
ت	گفت: ای قوم من! هیچ گمراهی و انحرافی در من نیست
تف	اگر خدا را به وصف " رَبُّ الْعَالَمِينَ " ستوده، برای این است که نزاع بر سر ربوبیت بوده، آنان به غیر از خدا برای هر شانی از شئون عالم مانند آسمان و زمین و انسان و غیر آن ارباب دیگری داشتند، و آن جناب با ذکر این وصف ربوبیت را منحصر به خدای تعالی نمود، و در این جواب هیچ گونه تأکیدی به کار نبرد- تا بفهماند مطلب یعنی رسالت وی و گمراه نبودنش آن قدر روشن است که هیچ احتیاجی به قسم یا تأکید دیگری ندارد.
ادب	
آیه	وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
ت	بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم
تف	
ادب	

آیه	أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي
ت	پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم
تف	
ادب	
آیه	وَأَنْصَحُ لَكُمْ
ت	و برای شما خیرخواهی می‌کنم
تف	
ادب	
آیه	وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
ت	و از سوی خدا حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید
تف	
ادب	

آیه 63

آیه	أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ
ت	آیا تعجب کردید که بر مردی از جنس خودتان معارفی از سوی پروردگارتان آمده
تف	
ادب	
آیه	لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
ت	تا شما را [از عذاب دنیا و آخرت] بیم دهد، و تا شما پرهیزکاری کنید و برای اینکه مورد رحمت قرار بگیرید؟!
تف	
ادب	

آیه 64

آیه	فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ
ت	پس او را تکذیب کردند، ما هم او و کسانی که در کشتی همراهش بودند، نجات دادیم
تف	

: [Commented [J67]

ادب	<p>(الفاء) استثنائية (كذبوا) فعل ماض و فاعله و (الهاء) ضمير مفعول به (الفاء) عاطفة (أنجينا) مثل أرسلنا و (الهاء) مثل السابق (الواو) عاطفة (الذين) موصول في محل نصب معطوف على الضمير المفعول في (أنجينا)، (مع) ظرف مكان منصوب متعلق بمحذوف بالصلة المحذوفة و (الهاء) ضمير مضاف إليه (في الفلك) جار و مجرور متعلق بالصلة المحذوفة</p>
آیه	وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
ت	و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم
تف	
ادب	<p>(الواو) عاطفة (أغرقنا) مثل أرسلنا (الذين) موصول في محل نصب مفعول به (كذبوا) مثل الأول (بآيات) جار و مجرور متعلق ب (كذبوا)، و (نا) ضمير مضاف إليه</p>
آیه	إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ
ت	زیرا آنان گروهی کوردل بودند.
تف	<p>" عمین " جمع " عمی " بر وزن " خشن "، صفتی است مشبه از ماده " عمی، یعنی " فرق " عمی " با " اعمی " بطوری که گفته اند این است که عمی تنها کسی را می گویند که بصیرت نداشته باشد، و اعمی به کسی اطلاق می شود که بصر (چشم) نداشته باشد</p>
ادب	<p>(إنهم) مثل إني (كانوا) فعل ماض ناقص - ناسخ - مبني على الضم ... و الواو اسم كان (قوما) خبر كان منصوب (عمین) نعت لقوم منصوب و علامة النصب الياء.</p>

آیه 65

آیه	وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا								
ت	و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم								
تف	<p>"أخ" که اصلش "اخو" است به معنای برادر است، حال یا برادر تکوینی یعنی آن کسی که در ولادت از پدر یا مادر و یا هر دو با انسان شریک است، یا برادر رضاعی که شرع او را برادر دانسته، و یا برادرخواندگی، که بعضی از اجتماعات آن را معتبر شمرده‌اند، این معنای اصلی کلمه مزبور است، و لیکن بطور استعاره به هر کسی که با قومی یا شهری، یا صنعتی و سبیه‌ای نسبت داشته باشد نیز برادر آن چیز اطلاق می‌کنند مثلاً می‌گویند: "اخو بنی تمیم برادر قبیله بنی تمیم" و "یا" اخو یثرب برادر یثرب" و "یا" اخو الحیاکه برادر پشم بافی" و "یا" اخو الکریم برادر کرامت".</p>								
ادب									
آیه	قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ								
ت	گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید								
تف									
ادب									
آیه	مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ								
ت	که شما را جز او معبودی نیست، آیا [از زشتی‌ها] نمی‌پرهیزید؟								
تف									
ادب									

[J68 Commented]: عاد اسم شخص است او نخستین

کسی بود که حکومت کرد پس از هلاک شدن قوم نوح، و او مرد ظالم و جباری بود، و او عاد فرزند عوص فرزند إرم (بن سام بن نوح) بود که ماه را پرستش می‌کرد، و در سرزمین احقاف نزدیک به یمن حکومت می‌کرد. احقاف در جنوب جزیره العرب از قسمت‌های ربع الخالی (وادی دهناء) است که در روزگار گذشته آباد و مسکن قوم عاد بود. (مروج الذهب)

[J69 Commented]: هُود یعنی بازگشت یا رفق و مدارا-

تَهْوِيد- نیز همین است یعنی آرام راه رفتن. هُود یعنی توبه و بازگشت از گناهان

هُود در اصل جمع هَائِد است یعنی توبه کننده و این اسم پیامبری علیه السلام است. (مفردات)

آیه 66

آیه	قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ
ت	اشراف و سران قومش که کافر بودند گفتند:
تف	با توجه به اینکه در آیه 60 همین سوره در مورد قوم نوح فرمود: " قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ همه بزرگان قومش گفتند ولی در مورد حضرت هود می فرماید ملاء کافرین قومش، که نشان می دهد برخی ایمان آورده بودند و آنها پنهان و مخفی می کردند.
ادب	
آیه	إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ
ت	ما تو را در سبک مغزی و نادانی می بینیم
تف	قوم هود از آنجایی که بر سنت بت پرستی خو کرده بودند، و بتها در دلهايشان، مقدس و محترم بود، و با این حال کسی جرأت نداشت سنت غلط آنان را مورد اعتراض قرار دهد لذا از کلام هود خیلی تعجب کرده، با تاکید هر چه بیشتر (یعنی با بکار بردن لام در " لَنَرَاكَ " و استعمال لفظ " ان " در " انا " و لام در " لَنظُنُّكَ ") اولاً او را مردی سفیه و کم عقل، و رأی او را رأیی غلط خوانده، و ثانياً او را به ظن بسیار قوی از دروغگویان پنداشتند.
ادب	
آیه	وَإِنَّا لَنَنْظُنُّكَ مِنَ الْكَادِبِينَ

ت	و تو را از دروغگویان می‌بنداریم!!
تف	
ادب	

آیه 67

آیه	قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ
ت	گفت: ای قوم من! در من هیچ سبک مغزی و نادانی نیست
تف	قوم هود بیشتر از قوم نوح بی‌شرمی و وقاحت کردند، چه آنان نوح (ع) را تنها مردی گمراه دانستند، و اینان هود را مردی سفیه خواندند، و در عین حال هود (ع) وقار نبوت را از دست نداد و ادبی را که انبیاء در دعوت الهی خود باید رعایت کنند فراموش نفرمود، و با کمال ادب فرمود: "یا قوم" و این لحن، لحن کسی است که نهایت درجه مهربانی و حرص بر نجات مردمش را دارد.
ادب	
آیه	وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
ت	بلکه من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم
تف	در رد تهمت سفاهت از خود و اثبات ادعای رسالت خویش، هیچ تأکیدی به کار نبرد، برای اینکه اولاً در مقابل مردمی لجوج، لجبازی و اصرار نکرده باشد، و در ثانی بفهماند که ادعایش آن قدر روشن است که هیچ احتیاجی به تأکید ندارد.

	ادب
--	-----

صفحه 159

از 68 تا 73

آیه 68

آیه	أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ
ت	پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم
تف	در برابر اینکه آنان او را دروغگو شمردند، خود را "امین" نامید.
ادب	

آیه 69

آیه		أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ
ت		آیا تعجب کردید که بر مردی از جنس خودتان معارفی از سوی پروردگارتان آمده تا شما را [از عذاب دنیا و آخرت] بیم دهد؟!
تف		
ادب		
آیه		وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ
ت		و به یاد آورید که شما را جانشینانی پس از قوم نوح قرار داد
تف		
ادب		
آیه	بَصِطَةً	وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصِطَةً
ت		و شما را در آفرینش [جسم و جان] نیرومندی و قدرت افزود
تف		
ادب		
آیه	آلَاءَ	فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ت		پس نعمت های خدا را به یاد آورید تا رستگار شوید.
تف		هود (ع) در این جمله مانند نوح (ع) تعجب قوم را بی مورد دانسته و از نعمتهای الهی دو نعمت را که

[Commented] [J70]: کلمه "بصطه" همان "بسطه" با سین است، و از آنجایی که پهلوی "طا" که از حروف اطباق است قرار گرفته، مبدل به "صاد" شده هم چنان که "صراط" را با اینکه اصلش "سراط" است، به همین خاطر با "صاد" می نویسند

[Commented] [J71]: الی یا الو: کلمه "آلاء" جمع: "إلی" - به فتح همزه- و "الی" - به کسر آن- و به معنای نعمت است، هم چنان که "آناء" جمع "انی" و "انی" است.

بسیار روشن بوده، ذکر فرموده است، یکی اینکه خداوند آنان را پس از انقراض قوم نوح، خلیفه خود قرار داده، و دیگر اینکه به آنها درشتی هیکل و نیروی بدنی فراوان ارزانی داشته است. از همین جا معلوم می‌شود که قوم هود، دارای تمدن بوده و تقدم بر سایر اقوام داشته، و قوه و قدرت بیشتری را دارا بودند.	ادب
---	-----

آیه 70

آیه	قَالُوا أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ
ت	گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای که ما فقط خدا را پرستیم
تف	
ادب	
آیه	وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
ت	و آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند واگذاریم؟
تف	
ادب	
آیه	فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
ت	اگر از راستگویانی آنچه را از عذاب و گزند به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور

[Commented] J72: وذر: رها کردن

تف	
ادب	

آیه 71

آیه	قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ	
ت	گفت: یقیناً از سوی پروردگارتان بر شما عذاب و خشمی مقرر شده	
تف	هود (ع) نیز در این کلام خود، عذاب را رجز خوانده، چون طبعاً انسان از عذاب تنفر داشته و شخص معذب خود را از اشخاص ایمن از عذاب دور می‌سازد.	
ادب		
آیه	أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ	
ت	آیا درباره نام‌های [بی‌هویتی] که خود و پدرانتان بت‌ها را به آن نامیده‌اید،	
تف		
ادب		
آیه	مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ	
ت	و خدا هیچ دلیل و برهانی بر [حقانیت] آنان نازل نکرده	
تف		

[J73] Commented: رجز نام هر کار تنفر آور است و چیزی است که اگر با چیزی دیگر برخورد بکند باید از آن چیز صرفنظر نموده، آن را دور انداخت. مدفوع انسان را هم از همین جهت رجز و رجز گفته‌اند (مفردات و ترجمه المیزان)

	ادب
فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ	آیه
پس منتظر [عذاب خدا] باشید و من هم با شما از منتظرانم.	ت
	تف
	ادب

آیه 72

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا	آیه
پس [هنگام نزول عذاب] او و کسانی را که همراهش بودند به رحمتی از سوی خود نجات دادیم	ت
اینکه در این آیه "رحمت" نکره یعنی بدون اضافه ذکر شده و خلاصه نفمود: "رحمتی" برای این است که دلالت بر نوع مخصوصی از رحمت کند، و آن رحمتی است که مخصوص به مؤمنین است و آن همانا نصرت و پیروزی بر دشمنان است	تف
	ادب
وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ	آیه
و بنیاد آنان که آیات ما را تکذیب کردند و مؤمن نبودند، برکنندیم.	ت

تف	"قطع دابر" کنایه از هلاکت و قطع نسل است، چون دابر هر چیزی به معنای دنباله آن است. حال چه دنباله از طرف گذشته، هم چنان که می‌گویند: "امس الدابر" و یا از طرف آینده، مثل اینکه می‌گویند: "دابر القوم" و معلوم است که هلاکت قومی باعث هلاکت دنباله و نسل آن قوم نیز هست
ادب	

آیه 73

آیه	وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا
ت	و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم،
تف	ثمود یکی از امت‌های قدیمی عرب بوده که در سرزمین یمن در احقاف می‌زیسته‌اند، و خداوند متعال شخصی از خود آنان را به نام "صالح" در میانشان مبعوث نمود.
ادب	
آیه	قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ
ت	گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست
تف	
ادب	
آیه	قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ

[Commented [J74]: ثمد: ثمد (چاله‌ای که آب باران در آن جمع می‌شود و به زمین فرو می‌رود)
ثمود یکی از قبائل عرب ما قبل تاریخ است که در محلی بنام وادی القری ما بین حجاز و شام سکونت داشتند آنها بت پرست بودند

ت	برای شما دلیلی روشن از جانب پروردگارتان آمده است
تف	
ادب	
آیه	هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ
ت	این ماده شترِ خداست که برای شما نشانه‌ای [بر صدق رسالت من] است
تف	مقصود از "ناقه" همان ماده شتری است که خداوند آن را به عنوان معجزه برای نبوت صالح از شکم کوه بیرون آورد، و به همین عنایت بود که آن را ناقه خدا نامید.
ادب	
آیه	فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ
ت	پس او را واگذارید تا در زمین خدا بخورد
تف	جمله "فِي أَرْضِ اللَّهِ" بطور تلویح می‌فهماند که قوم صالح، از آزاد گذاشتن ناقه در چریدن و گردش کردن، اکراه داشتند و گویا این معنا بر آنان گران می‌آمده و نمی‌خواستند زیر بار آن بروند، لذا توصیه کرده که از آزادی آن جلوگیری نکنند، و تهدید فرموده که اگر آسیبی به آن رسانیده، یا آن را بکشند به عذاب دردناکی دچار می‌شوند.
ادب	
آیه	وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٌ
ت	و آزار و گزندى به او نرسانید که عذابی دردناک شما را خواهد گرفت.
تف	
ادب	

صفحه 160

از 74 تا 81

آیه 74

آیه	وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْاَرْضِ
ت	و به یاد آورید که خدا شما را جانشینانی پس از قوم عاد قرار داد، و در زمین، جای [مناسبی] به شما بخشید
تف	
ادب	
آیه	تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا
ت	که از مکان‌های هموارش برای خود قصرها بنا می‌کنید
تف	
ادب	
آیه	وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا
ت	و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید

[Commented] [J76]: اصل بَوَّأ، برابری و مساوات اجزاء در

یک نقطه است و به نظر دیگر اصل آن از رجوع است
تیوئه: منزل دادن. آماده کردن و تسویه نمودن (مفردات،

مجمع)

[Commented] [J77]: السَّهْلُ: زمین هموار و مسطح

[Commented] [J78]: قَصْرٌ یعنی بنای مرتفع که جمعی

قُصُورٌ است

[Commented] [J79]: نَحَتٌ بریدن و تراش دادن، چوب و

سنگ و اشیاء سخت و محکم است

	تف
	ادب
فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ	آیه
پس نعمت های خدا را یاد کنید	ت
	تف
	ادب
وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ	آیه
و در زمین تبهکارانه فتنه و آشوب برپا نکنید.	ت
	تف
	ادب

[Commented] J80: عتی " با اینکه دو ماده هستند از جهت معنا به هم نزدیک هستند، مانند " جذب و جید"، چیزی که هست ماده " عیث " بیشتر در فسادهایی گفته می شود که محسوس باشد، به خلاف ماده " عتی " که بیشتر در فسادهای معنوی و غیر حسی به کار برده می شود

آیه 75

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ	آیه
اشراف و سران قومش که تکبر و سرکشی می ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند:	ت

تف	تنها مستضعفین به وی ایمان آورده بودند
ادب	
آیه	أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُّرْسِلٌ مِّن رَّبِّهِ
ت	آیا شما یقین دارید که صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده؟
تف	
ادب	
آیه	قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ
ت	گفتند: به طور یقین ما به آیینی که فرستاده شده مؤمنیم.
تف	
ادب	

آیه 76

آیه	قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
ت	مستکبران گفتند:
تف	

ادب	
آیه	إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
ت	ما به آیینی که شما به آن ایمان آوردید، کافریم!
تف	
ادب	

آیه 77

آیه	فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ
ت	پس آن ماده شتر را پی کردند، و از فرمان پروردگارشان سرپیچی نمودند
تف	
ادب	
آیه	وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَتِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ
ت	و به صالح گفتند: اگر از پیامبران هستی عذابی که همواره به ما وعده می دهی، بیاور.
تف	

[J81 Commented]: عَقَرُ الْحَوْضِ وَ عَقَرُ الدَّارِ وَ غَيْرَهُمَا:

اصل و پایه حوض یا وسط خانه و غیر از آنها،

در اصل به اصل و اساس چیزی گویند،

عَقَرْتُهُ: به ریشه اش زد مثل سر چیزی

عَقَرْتُ النَّخْلَ: خرما بن را از ریشه بریدم.

عَقَرْتُ ظَهْرَ الْبَعِيرِ فَأَنْعَقَرَ: پشت شتر را زخم کرد و مجروح شد.

قطع کردن و بریدن به زنی که نطفه مرد را قطع کند و ببرد

هم عاقر گویند (مفردات)

پی کردن و بریدن از بیخ

[J82 Commented]: "عتو" به معنای تمرد و سرپیچی

است. و در این آیه از آنجایی که با لفظ "عن" متعدی

شده، متضمن سر پیچی از روی استکبار است

	ادب
--	-----

آیه 78

	ادب
	آیه
	ت
	تف
	ادب
	آیه
	ت
	تف
	ادب

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ

پس زلزله‌ای سخت آنان را فرا گرفت،

در آیه "67" سوره "هود" آن را "صیحه" و در آیه "فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ" «1» آن را "صاعقه" نامیده است. و این بدان علت است که نوعا صاعقه‌های آسمانی بدون صیحه و صدای هولناک و نیز بدون رجفه و زلزله نیست، چون معمولا اینگونه صاعقه‌ها باعث اهتزاز جو می‌شود، و اهتزاز جوی نیز وقتی به زمین می‌رسد باعث لرزیدن زمین شده، ایجاد زلزله می‌کند.

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ

و در خانه‌هایشان [به رو درافتاده] جسمی بی‌جان شدند!

[Commented J83]: الرَّجْفُ: اضطراب و حرکت سخت و شدید.

– رَجَفَتِ الْأَرْضُ وَالْبَحْرُ: زمین و دریا طوفانی شد و به لرزش درآمد.

أَرَأَيْتُمْ: سخنان آشوبگرانه و فتنه‌انگیزانه و دروغ و بی اصل و اساس

در اینجا زلزله

[Commented J84]: جَائِمِينَ یعنی به زانو در آمده و نشسته که بطور استعاره در باره ساکنین و سکنی گزیدگان بکار رفته است.

آیه 79

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ	آیه
پس صالح از آنان روی گرداند	ت
	تف
	ادب
وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي	آیه
و گفت: ای قوم من! قطعاً من پیام پروردگارم را به شما رساندم،	ت
	تف
	ادب
وَنَصَحْتُ لَكُمْ	آیه
و برایتان خیرخواهی کردم	ت
	تف
	ادب
وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ	آیه
ولی شما خیرخواهان را دوست ندارید.	ت
	تف

ادب

آیه 80

آیه	وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ
ت	و لوط را [به یاد آورید] هنگامی که به قومش گفت:
تف	و اذکر لوطاً یا و أرسلنا لوطا
ادب	
آیه	أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ
ت	آیا آن کار بسیار زشت و قبیح را که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است، مرتکب می‌شوید؟!
تف	مراد از "فاحشه" عمل لواط است،
ادب	

آیه 81

آیه	إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ
ت	همانا شما به سوی مردان می‌آیید از روی شهوت بدون تمایل به زنان
تف	
ادب	«شَهْوَةٌ» مفعول لأجله منصوب أو حال
آیه	بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ
ت	[نه فقط در این کار متجاوز از حدود انسانیت هستید] بلکه در امور دیگر هم گروهی متجاوز هستید.
تف	" اتیان الرجال " به قرینه کلمه " شهوة " و همچنین به قرینه " مِنْ دُونِ النِّسَاءِ " کنایه است از عمل نامشروع با مردان، و این دو قرینه، علاوه بر اینکه " اتیان الرجال " را معنا می‌کند، این معنا را نیز می‌رساند که قوم لوط عمل زناشویی با زنان را ترک گفته و به مردان اکتفاء می‌کردند
ادب	

آیه 82

آیه	وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا
ت	و پاسخ قومش جز این نبود که به یکدیگر گفتند
تف	یعنی از آنجایی که جواب درستی از این سؤال نداشتند لا جرم او را تهدید به تبعید نموده، گفتند: "أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ" و این خود دلیل بر سفاقت قوم لوط است، که اصلاً متعرض جواب از سؤال لوط نشده، در مقام جواب چیزی گفتند که هیچ ربطی به سؤال او نداشت، چون جواب از سؤال لوط یا به اعتراف به آن است، و یا به این است که با دلیل آن را ابطال کنند، و قوم لوط چنین نکردند، بلکه او را بخاطر اینکه مردی غریب در شهر است، خوار شمرده و کلامش را بی‌ارزش دانسته، گفتند: شهر از ما است، و این مرد در این شهر غریب است، و کس و کاری ندارد، او را نمی‌رسد که به کارهای ما خرده‌گیری کند.
ادب	
آیه	أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ
ت	اینان را از شهرتان بیرون کنید

	تف
	ادب
إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ	آیه
زیرا مردمانی‌اند که همواره خود را پاک نشان می‌دهند.	ت
	تف
	ادب

آیه 83

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ	آیه
پس او و اهلس را نجات دادیم	ت
	تف
	ادب
إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ	آیه
مگر همسرش که از باقی ماندگان [در میان کافران] بود.	ت
	تف
	ادب

[Commented] J85: "غابرين" به معنای گذشتگان از قوم است، و در اینجا کنایه از هلاکت است (ترجمه المیزان)
 غُبَار: باقیمانده از خاکی به هوا برخاسته است،
 چیز است که باقی باشد و درنگ کند

باقیمانده

آیه 84

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا	آیه
و بر آنان بارشی [بی نظیر از سنگ‌های آتشین] بارانندیم	ت
<p>با اینکه در اینجا انتظار می‌رفت عذابی را ذکر کند، و مع ذلک اسمی از عذاب نیاورده و به جای آن، فرستادن باران را ذکر فرموده، برای این بود که بفهماند عذاب و هلاکت قوم لوط به وسیله باران بوده، و به همین جهت باران را نکره آورده و فرمود: "مطرا بارانی" تا بفهماند باران مزبور از باران‌های معمولی نبوده، بلکه بارانی مخصوص و از جهت غرابت و شدت اثر، بی سابقه بوده است، چنان که در جای دیگر قرآن در باره این باران توضیح داده و فرموده: "وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٍ" «هود 82 - 83».</p>	تف
	ادب
فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ	آیه
پس با تأمل بنگر که سرانجام گنهکاران چگونه بود؟!	ت
	تف
	ادب

آیه 85

آیه	وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا				
ت	و به سوی مردم مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]				
تف					
ادب					
آیه	قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ				
ت	گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست				
تف					
ادب					
آیه	قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ				
ت	یقیناً برهانی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمد				
تف	این جمله دلالت دارد بر اینکه شعیب (ع) معجزاتی که دلیل بر رسالتش باشد داشته، و اما آن معجزات چه بوده، قرآن کریم اسمی از آن نبرده است.				
ادب					
آیه	فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ				
ت	پس پیمانه و ترازو را تمام و کامل بدهید				

[Commented J186]: در معجم البلدان گوید: مدین آبادیست بزرگتر از تبوک، در جنوب شرقی وادی سینا و در آنجا آن چاهیست که حضرت موسی از آن چاه برای گوسفندهای شعیب آب کشید، و فعلاً آن چاه پوشیده شده، و مردم از چشمه استفاده می کنند.

	تف
	ادب
وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ	آیه
و از اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهید	ت
قِيلَ أَشْيَاءَهُمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَبْخَسُونَ النَّاسَ كُلَّ شَيْءٍ فِي مَبَايِعَتِهِمْ، (کشف) هر چه به مردم می فروختن از آن کم می گذاشتند	تف
	ادب
وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ	آیه
و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید، این [امور] برای شما بهتر است، اگر مؤمنید.	ت
	تف
	ادب

[Commented] J87: البَخْسُ، کم کردن و کم شدن چیزی بطریق ظلم و ستم (مفردات)

آیه 86

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ	آیه
و بر سر هر راهی منشینید	ت

	تف
	ادب
	آیه
تُوَعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ	ت
که بترسانید و باز بدارید از راه خدا کسانی را که به خدا ایمان آورده‌اند [به مصادره اموال، شکنجه و باج خواهی]	تف
"توعدون" و "تصدون" حال از فاعل "لا تقعدوا"، و جمله "و تبغونها" حال از فاعل "تصدون" است.	ادب
	آیه
و تَبْغُونَهَا عِوَجًا	ت
و بخواهید آن را [با وسوسه و اغواگری] کج نشان دهید	تف
از این جمله بر می‌آید که قوم شعیب به انحای مختلف مردم را از شعیب گریزان می‌کرده‌اند، و از اینکه به وی ایمان آورند و نزدش رفته کلماتش را گوش دهند، و در مراسم عبادتش شرکت جویند، بازشان داشته آنان را در اینکه به دین حق و طریقه توحید در آیند تهدید می‌کردند، و همواره سعی می‌کردند راه خدا را که همان دین فطرت است کج و ناهموار طلب کنند و پیمایند.	ادب
کوتاه سخن، در راه ایمان راهزنانی بودند که با تمام قوا و با هر نوع حيله و تزویر مردم را از راه بر می‌گرداندند	آیه
و اذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ	ت
و به یاد آوردید زمانی که جمعیت اندکی بودید، ولی او [یعنی خداوند] شما را فزونی داد	تف

	ادب
وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ	آیه
و با تأمل بنگرید که سرانجام مفسدین چگونه بود؟	ت
	تف
	ادب

آیه 87

وَ إِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ	آیه
و اگر گروهی از شما به آیینی که من به آن فرستاده شده‌ام، ایمان آوردند	ت
در این آیه چهارمین دستور خود را به آنان گوشزد می‌کند،	تف
	ادب
وَ طَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا	آیه
و گروهی ایمان نیاوردند،	ت
	تف
	ادب

آیه	فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
ت	پس [شما مؤمنان] شکیبایی ورزید تا خدا میان ما داوری کند، که او بهترین داوران است
تف	
ادب	

صفحه 162

از 88 تا 95

آیه 88

آیه	قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ
ت	اشراف و سران قومش که [از پذیرفتن حق] تکبر ورزیدند، گفتند:
تف	
ادب	
آیه	لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا
ت	ای شعیب! مسلماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهرمان بیرون می‌کنیم
تف	و از آنجایی که تهدید خود را بطور قطع خاطر نشان شعیب کردند، هم چنان که از لام و نون تاکید در دو

جمله "لنخرجنک" و "او لتعودن" بر می آید شعیب ترسیده و از خدای تعالی فتح و فیروزی و نجات از این گرفتاری را طلب نمود	
	ادب
أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ	آیه
یا اینکه بی چون و چرا به آیین ما بازگردید. گفت: آیا هر چند که نفرت و کراهت [از آن آیین] داشته باشیم؟!	ت
شعیب گفت: شما ما را دعوت می کنید که وارد کیش شما شویم و از عقاید شما پیروی کنیم، در حالی که ما به این کار دلخوشی نداریم، زیرا میدانیم که دین و عقاید شما باطل و بی اساس است.	تف
	ادب

آیه 89

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا <<	آیه
یقیناً بر خدا دروغ بسته ایم	ت
	تف
	ادب
>> إِنَّ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا	آیه

ت	اگر پس از آنکه خدا ما را از آن [آیین شرک‌آلود] نجات داده به آیین شما بازگردیم [و بگوییم: خدا دارای شریک و همتاست]
تف	
ادب	
آیه	وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا
ت	بنابراین امکان ندارد به آیین شما بازگردیم، مگر اینکه خدا که پروردگار ماست بخواهد [که او هم مشرک شدن و کافر شدن کسی را هرگز نمی‌خواهد]
تف	
ادب	
آیه	وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا
ت	پروردگار ما از نظر دانش بر همه چیز احاطه دارد،
تف	
ادب	
آیه	عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا
ت	فقط بر خدا توکل کردیم.
تف	
ادب	
آیه	رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ

ت	پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی
تف	
ادب	

آیه 90

آیه	وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ
ت	و اشراف و سران کافر قومش [به مردم] گفتند:
تف	
ادب	
آیه	لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ
ت	اگر از شعیب پیروی کنید، مسلماً شما هم از زیانکارانید
تف	
ادب	

آیه 91

آیه	فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
ت	پس زلزله‌ای سخت آنان را فراگرفت
تف	
ادب	
آیه	فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ
ت	و در خانه‌هایشان [به رو درافتاده] جسمی بی‌جان شدند!
تف	کلمه "اصبحوا" به معنای "صاروا" (گردیدند، شدند) و یا به معنای "صبح کردند" است
ادب	

[Commented J88]: جاثمین یعنی به زانو در آمده و نشسته که بطور استعاره در باره ساکنین و سکنی گزیدگان بکار رفته است.

آیه 92

آیه	الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا
ت	کسانی که شعیب را تکذیب کردند [چنان نابود شدند که] گویی در آن شهر سکونت نداشتند،

[Commented J89]: غناء: در مقابل فقر و نیازمندیست، و غنای در زمین و در منزل و مسکن «غنی فی مکان» آنگاه گویند که چیزی در محلی زیاد بماند و بی‌نیاز باشد. یعنی گویا اصلاً آنها مدت زیادی در آن نبودند یعنی هیچ اثری از آنها نگذاشتیم

تف	
ادب	«كَذَّبُوا شُعَيْبًا» فعل ماض و فاعل و مفعول به و الجملة صلة الموصول. «كَأَنَّ» مخففة من كأن المشبهة بالفعل. و اسمها ضمير الشأن محذوف. «لَمْ يَغْنَوْا» مضارع مجزوم بلم و علامة جزمه حذف النون و الواو فاعل.
آیه	الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ
ت	[آری،] آنان که شعیب را تکذیب کردند. همان زیانکاران بودند
تف	
ادب	

آیه 93

آیه	فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي
ت	پس شعیب از آنان روی گردانید و گفت: ای قوم من! یقیناً من پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم
تف	
ادب	
آیه	و نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ

[Commented] J90: تعبیر با کلمه تَوَلَّى نه با اعراض و اِدْرِبَار: برای اشاره کردن به این است که اعراض از تولیت و متوَلَّى شدن بامور خیر و صلاح آنها است که زمینه‌ای باقی نیست، نه از خود آنها که بندگان خدا بوده، و قهرا خواهان سعادت آنان خواهد بود.

[Commented] J91: ابلاغ: رسانیدن و اِیصال بحدّ اَعْلَى است.

[Commented] J92: (بر وزن فلس) بمعنی خالص شدن و خالص کردن است «نصح الشیء نصحا» ایضا گویند «نصح العسل» یعنی عسل را صاف و خالص کرد

[Commented] J93: آسی یا اسو: از باب علم و ناقص یائی و بمعنی حزن و اَسف باشد. و اشاره می‌شود بنفی اَسف و اندوه، در موردیکه خودشان راه ضلالت و انحراف را انتخاب کرده، و براهنمایی دیگران هم هیچگونه توجّه پیدا نکنند. - آسی - یعنی حزن و اندوه، و حقیقتش اندوهگین شدن برای چیزی است که از دست رفته و فوت شده است

ت	و برای شما خیرخواهی کردم، با این حال چگونه بر گروهی که کافرند تأسف بخورم؟
تف	چگونه اندوهگین شوم بر حال قومی که شایستگی غم و اندوه را ندارند زیرا کافرند و سزاوار عذابی هستند که بر آنها نازل شده است.
ادب	

آیه 94

آیه	وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ
ت	هیچ پیامبری را در شهری نفرستادیم
تف	
ادب	
آیه	إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ
ت	مگر آنکه اهلش را [پس از تکذیب آن پیامبر] به تهیدستی و سختی و رنج و بیماری دچار کردیم، باشد که [به پیشگاه ما] فروتنی و زاری کنند.
تف	
ادب	

آیه 95

آیه	ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا	
ت	سپس [هنگامی که این مصایب، مایه بیداری آنان نشد] به جای آن مصایب، رفاه و فراوانی نعمت قرار دادیم تا [از نظر مال، ثروت، جمعیت و قدرت] فزونی یافتند،	
تف	"حتی" در جمله "حَتَّىٰ عَفَوْا وَ قَالُوا..."، برای غایت و معنی آن این است که: ما به آنها به جای آن گرفتاری‌ها که داشتند نعمت‌ها دادیم، و آنها چنان غرق نعمت شدند که شدت و محنت قبل را فراموش نموده و گفتند: نعمت الآن و گرفتاری‌های قبل ما از عادت روزگار است.	
ادب		
آیه	وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ	
ت	[بلکه بیدار شوند ولی نه اینکه رفاه و فراوانی نعمت در بیدار کردنشان مؤثر نیفتاد، بلکه بر پایه پندار بی‌اساس] و گفتند: به پدران ما هم به طور طبیعی تهیدستی و سختی و رنج و بیماری رسید [و ربطی به رویارویی ما با پیامبران و خشم خدا نداشت]	
تف		
ادب		
آیه	فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ	
ت	پس به ناگاه آنان را در حالی که درک نمی‌کردند [به عذابی سخت و نابود کننده] گرفتیم.	
تف		
ادب		

[Commented] 194: کلمه "عفا" از ماده "عفو" است که به معنای کثرت تفسیر شده، یعنی تا آنکه زیاد کردند مال و اولاد را بعد از آنکه خداوند با فرستادن بلا کم کرده بود مال و اولادشان را ممکن هم هست که به معنای محو اثر بوده باشد و لو اینکه مفسرین این احتمال را نداده‌اند

آیه 96

آیه	وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا
ت	و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند،
تف	جمله "وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا..." دلالت دارد بر اینکه افتتاح ابواب برکت‌ها مسبب از ایمان و تقوای جمعیت‌ها است، نه ایمان یک نفر و دو نفر از آنها، چون کفر و فسق جمعیت، با ایمان و تقوای چند نفر، باز کار خود را می‌کند.
ادب	
آیه	لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ
ت	یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم،
تف	"برکات" به معنای هر چیز کثیری از قبیل امنیت، آسایش، سلامتی، مال و اولاد است که غالباً انسان به فقد آنها مورد آزمایش قرار می‌گیرد.
ادب	
آیه	وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
ت	ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالی که همواره مرتکب می‌شدند [به عذابی سخت] گرفتیم
تف	

	ادب
--	-----

آیه 97

	آیه	أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ
	ت	آیا اهل شهرها ایمنند
	تف	
	ادب	
	آیه	أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ
	ت	از اینکه هنگام شب، عذاب ما در حالی که خوابند بر آنان درآید؟!
	تف	
	ادب	

آیه 98

	آیه	أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ
	ت	آیا اهل شهرها ایمنند

	تف
	ادب
آیه	أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ
ت	از اینکه هنگام روز، عذاب ما در حالی که سرگرم [امور دنیایی] اند بر آنان در آید؟!
	تف
	ادب

[J95 Commented]: ضحی انتشار نور آفتاب و گسترش شعاع آن است. به معنای اوائل روز و موقع پهن شدن نور خورشید است

[J96 Commented]: منظور از "لعب" تنها بازی نیست، بلکه همین کارهایی هم که انسان به منظور رفع حوائج زندگی دنیا و برخوردار شدن از مزایای شهوات انجام می دهد در صورتی که بخاطر تحصیل سعادت حقیقی و خلاصه در راه طلب حق نبوده باشد لعب است.

آیه 99

آیه	أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ
ت	آیا از عذاب و انتقام خدا ایمنند
تف	در دو آیه اول فاعل "امن" را اسم ظاهر (اهل القری) آورده، با اینکه ممکن بود در آیه دومی ضمیر بیاورد و بفرماید: "او امنوا" لیکن این کار را نکرد تا ضمیر در آیه سومی که فاعل فعل است به هر دو آیه برگشته و در نتیجه جمعیت هلاک شده در خواب غیر از جمعیتی به حساب آید که در حالت غفلت و لعب دستخوش عذاب شدند.
	ادب
آیه	إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ
ت	در حالی که جز گروه زیانکاران خود را از عذاب و انتقام خدا ایمن نمی دانند؟!

[J97 Commented]: "مکر" به معنای این است که شخصی دیگری را غافل گیر کرده و به او آسیبی برساند، این عمل از خدای تعالی وقتی صحیح است که به عنوان مجازات صورت بگیرد، انسان معصیتی کند که مستحق عذاب شود، و خداوند او را از آنجایی که خودش نفهمد معذب نماید و یا سرنوشتی برای او تنظیم کند که او خودش با پای خود و غافل از سرنوشت خود بسوی عذاب برود، و اما مکر ابتدایی و بدون اینکه بنده معصیتی کرده باشد، البته صدورش از خداوند ممتنع است

تف	
ادب	

آیه 100

آیه	أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا
ت	آیا [سرگذشت عبرت‌آموز پیشینیان] برای کسانی که زمین را پس از صاحبانش به ارث می‌برند، روشن نکرده
تف	
ادب	
آیه	أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ
ت	که اگر ما بخواهیم آنان را به کیفر گناهانشان می‌رسانیم
تف	
ادب	
آیه	وَنَنْطِيعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ
ت	و بر دل‌هایشان مهر می‌زنیم، پس آنان [بعد از آن دعوت حق را] نشنوند؟
تف	جمله "وَنَنْطِيعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ" عطف است بر جمله "أَصَبْنَاهُمْ" چون کلمه "أصبنا" گر چه ماضی است و لیکن در معنای مستقبل است، و معنای این معطوف و معطوف علیه این است که آیا این

[Commented J98]: طبع آنست که شیء را بصورتی و شکلی در آوری مثل طبع سکه و درهم. آن از ختم اعم و از نقش اخص است. از این جهت به سنجیه و خلق انسان طبع و طبیعت گفته‌اند که سنجیه نقش بستن صورت و شکلی است در نفس انسان خواه از حیث عادت باشد و یا از جهت خلقت، ولی استعمال آن در خلقت بیشتر است. طبیعت آتش و دوا همان است که خدا در آنها گذاشته است. اینکه گوید: طبع از ختم اعم است زیرا ختم فقط مهر زدن میباشد ولی طبع در آن و نیز در تصویر و منقش کردن بکار میرود. نقش از طبع اعم است که حتی به رنگ آمیزی و اثری که در زمین می‌ماند اطلاق میشود.

معنا که اگر ما بخواهیم آنان را به کیفر گناهانشان مؤاخذه می‌کنیم و بر دلهاشان مهر می‌زنیم	
	ادب

آیه 101

تِلْكَ الْقُرَى نَقِصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا	آیه
این شهرهاست که بخشی از داستان‌هایش را برای تو بیان می‌کنیم،	ت
این دومین بار است که داستان مزبور خلاصه‌گیری می‌شود. فرق بین تلخیص اول و این تلخیص این است که تلخیص اول داستان را از نظر کارهایی که خداوند در حق ایشان انجام داده بود، در اخذ به "باساء" و "ضراء" و تبدیل "سیئه" به "حسنه" و اخذ ناگهانی و بدون اطلاع ایشان خلاصه‌گیری می‌کرد، و تلخیص دوم داستان را از نظر حالی که خود ایشان در برابر دعوت الهی داشتند خلاصه‌گیری نموده و می‌فرماید: پیغمبرانشان با معجزات و دلایل روشن آمدند، و لیکن ایشان ایمان نیاوردند، و چون قبلاً پیغمبران خود را تکذیب کرده بودند دیگر نمی‌توانستند ایمان بیاورند، و این همان مهر نهادن بر دل‌ها است.	تف
	ادب
وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ	آیه
و یقیناً پیامبرانشان برای آنان دلایل روشن آوردند	ت
	تف
	ادب
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ	آیه

ت	ولی آنان بر آن نبودند که به حقایقی که پیش از آمدن آن دلایل تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند
تف	
ادب	
آیه	كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ
ت	این گونه خدا بر دل‌های کافران [به سزای لجاجت و عنادشان] مهر می‌زند
تف	
ادب	

آیه 102

آیه	وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ
ت	و برای بیشتر آنان هیچ‌گونه پای‌بندی و تعهدی [نسبت به وعده‌هایشان مبنی بر ایمان آوردن پس از دیدن معجزات و دلایل] نیافتیم،
تف	مقصود از "عهد" وفای به آن است، فلانی عهد ندارد" و مقصود این است که به عهد خود وفا نمی‌کند و اما اینکه این چه عهدی بوده؟ ممکن است مراد عهدی باشد که خدای تعالی بوسیله آیاتش با آنان منعقد کرده، و یا عهدی باشد که ایشان با خدا بسته‌اند که او را بپرستند و در عبادتشان چیزی را شریک او نگیرند
ادب	

آیه	وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ
ت	و در حقیقت بیشتر آنان را نافرمان [و پیمان شکن] یافتیم
تف	
ادب	

آیه 103

آیه	ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ
ت	سپس بعد از پیامبران گذشته موسی را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم
تف	"ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا" این جمله اجمال داستان موسی (ع) است، و از جمله "وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ" شروع به تفصیل آن می کند. البته لفظ "فرعون" اسم پادشاه مصر نبوده، بلکه لقبی بوده مانند "خدیو" که مصری ها بطور کلی پادشاهان خود را به آن لقب می خوانده اند، هم چنان که رومیان پادشاهان خود را "قیصر" و ایرانیان "کسری" و چینی ها "فغفور" لقب می داده اند، و اما اینکه اسم فرعون معاصر با موسی بن عمران (ع) و آن شخصی که به دست موسی غرق شده چه بود؟ قرآن در باره آن تصریح نکرده است.
ادب	
آیه	فَظَلَمُوا بِهَا
ت	ولی آنان به آن آیات ستم ورزیدند.

	تف
	ادب
فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ	آیه
پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدین چگونه بود؟	ت
	تف
	ادب

آیه 104

وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ	آیه
وموسی گفت: ای فرعون!	ت
	تف
	ادب
إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ	آیه
یقیناً من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم	ت
اسم "رب العالمین" را ذکر کرده برای این است که مناسب‌ترین اسم خدای تعالی در مقابل بت‌پرستانی که برای هر قوم و هر شانی از شئون عالم و هر ناحیه‌ای از نواحی آن پروردگاری علیحده قائل بودند همان اسم رب العالمین است.	تف

ادب